

تاریخ و تمدن ایران

پیشگام به تیرستان

www.tabarestan.info

باہتمام

پیراشوم حضرت



پیشکش به تبرستان

www.tabarestan.ir

مجموعه تاریخ ایران

تاریخ قزلباشان

از روی نسخه منحصر بفرد کتابخانه ملی ملک

تألیف شده بین سالهای ۱۰۰۷-۱۰۱۳

به اهتمام

میر هاشم محدث



چاپ اول
تهران. ۱۳۶۱

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

نام کتاب: تاریخ قزلباشان
به اهتمام: میرهاشم محدث
تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه
ناشر: انتشارات بهنام
تهران. خیابان انقلاب. لاله زارنو. جنب کوچه معمار مخصوص. تلفن

۳۱۵۷۲۲

حروفچینی: الکترونیک کامپیوترستینگ ۸۳۹۶۶۸

چاپ: افست گلشن

تاریخ انتشار: آبان ماه ۱۳۶۱

حق چاپ محفوظ و مخصوص انتشارات بهنام است.

در زمانی که مملکت وسیع ایران در تب و تاب هرج و مرج و ملوک الطوائفی می سوخت و هر کدام از امرای تیموری و آق قویونلو و دیگر حکام محلی گوشه ای از این مرز و بوم را مقرر حکمروائی خود نموده بودند اسماعیل میرزا- که بعداً ملقب به شاه اسماعیل اول شد- توانست با سرکوب یکی از بانفوذترین و مقتدرترین طوایف حاکم بر ایران یعنی آق قویونلو در شُرور در بهار سال ۹۰۷ بنیان حکومتی را در این کشور استوار سازد که قدرت و سلطه آن تقریباً دو قرن و نیم امتداد یافت.

صفویان- که خود را منسوب به هفتمین امام شیعیان می کردند- توانستند با ایجاد تمرکز سیاسی و وحدت مذهبی از طریق رسمیت دادن به مذهب شیعه، ایران را از حالت تشتت و تجزیه و خان خانی بیرون آورند.

افراد جانبازی که شاه اسماعیل را در این امر خطیریاری کردند و تمرکز سیاسی و وحدت مذهبی کشور مدیون خون و رنج

ایشان است به مناسبت کلاه سرخ رنگ خویش در تاریخ به نام «قزلباش» شهرت یافتند.

در باره قزلباشان تاکنون در کتب مختلف تاریخی که از قرن یازدهم به بعد نوشته شده مطالب و اشارات پراکنده ای وجود دارد ولی به ندرت رساله یا کتابی مستقل درباره آنها نگاشته شده است.

اوراقی که اینک مطالعه می نمائید رساله ای است درباره طوایف مختلف و امرای قزلباش همراه با اندکی از وقایع مهم مربوط به زمان هریک از آنان. این کتاب گرچه از لحاظ صفحات کم حجم است ولی از لحاظ اطلاعات و مطالب، در حد خود بسیار جامع و مفید می باشد.

نویسنده این اثر در هیچ جای کتاب اسمی از خود نمیبرد فقط در اواخر کتاب می گوید: «... بنوعی که در اصح التواریخ این حقیر ثبت نموده...» و با تحقیقاتی که این جانب تا بحال نموده ام نتوانسته ام مؤلف را بشناسم و از اصح التواریخ نشانی بیابم. این کتاب بنابه دلائل زیر مسلماً در نیمه اول قرن یازدهم نگارش یافته:

۱- مؤلف در صفحه ۵۵ کتاب حاضر می نویسد: «... و در سنه ۱۰۰۷ که حضرت اعلی [= شاه عباس] خراسان را مستخلص ساخت حکومت فراه و اسفزار که تیول حسین سلطان افشار بود...».

۲- تاریخ کتابت نسخه ۱۰۱۳ می باشد.

بنابراین بایستی تألیف آن بعد از ۱۰۰۷ و قبل از ۱۰۱۳ بوده باشد.

۱- کتاب حاضر ص ۴۹.

۳- مؤلف در صفحه ۳۹ می نویسد: «...ذوالفقارخان برادرش [برادر فرهادخان] الحال یکی از خوانین معتبر است و... حالا ایالت دارالارشاد اردبیل بدو مفوض است». این ذوالفقارخان که از طایفه سعدلو است بنابه روایتی در سال پنجم جلوس شاه عباس به سلطنت- یعنی سال ۱۰۰۱- به حکومت اردبیل برقرار گشت و در سال بیست و چهارم سلطنت شاه مذکور- یعنی ۱۰۲۰- به فرمان او به قتل رسید و به قولی دیگر از سال هزارهجری قمری به امیرالامرائی آذربایجان منصوب گشته و مقر حکومتش در شهر اردبیل بود و قتل او در سال ۱۰۱۸ اتفاق افتاده است.^۲

با شواهد بالا و ادله دیگری که درین مطالب کتاب وجود دارد میتوان تخمین زد که تاریخ تألیف این اثرین سالهای ۱۰۰۷ تا ۱۰۱۳ بوده.

* * *

نسخه اساس طبع متعلق است به کتابخانه ملی ملک. تاریخ کتابت آن چنان که اشاره شد ۱۰۱۳ و خط آن نستعلیق خوش میباشد. تعداد صفحات کتاب ۱۵۵ صفحه و هر صفحه ۹ سطری است. این نسخه با خطی بسیار زیبا و خوانا نوشته شده و کمتر اشتباه یا غلطی دارد که این را میتوان یکی از مزایای نسخه به حساب آورد. نویسنده، این کتاب را به هیچ امیری یا گردن کشی اهدا نکرده فقط در یکجا- در اوایل کتاب- یکی دوسطر از شاه اسماعیل اول تجلیل میکند.

هنگامی که مصمم به چاپ این رساله شدم برای دستیابی به نسخه ای دیگر به بیشتر فهرست کتابخانه های عمومی ایران مانند

کتابخانه مجلس، ملی، دانشگاه، سپهسالار، مراجعه نمودم ولی متأسفانه به وجود نسخه ای دیگر دست نیافتم لهذا چاپ کتاب فقط از روی همین یک نسخه صورت گرفته از این رو اگر احیاناً نواقصی بنظر برسد ارباب فضل برمن خواهند بخشید چون تا آنجا که توانستم سعی خود را در تصحیح کتاب بکار بردم ولایکلف الله نفسا الاوسعها.

از دانشمند محترم جناب آقای دکتر عبدالحسین نوائی که با گشاده روئی این جانب را در حل مشکلات کتاب یاری فرمودند سپاسگزارم.

ومن الله التوفيق وعليه التكلان

میرهاشم محدث

تهران. خردادماه ۱۳۶۱

۱- عالم آرای عباسی ص ۴۴۲.

۲- عالم آرای عباسی ص ۸۰۶-۸۰۷.

۳- زندگانی شاه عباس اول مجلد سوم ص ۱۶۳-۱۶۵.

www.taherestfan.info

تاریخ پسا کبلی انداز و قیاس و هر و شای

توی اسباب پس نند از ندی را نراست که چو چهر

جان پاک را باب و خاک پوند و او و از از و واج

ایشان ابواب وجود بر روی اینان عظیم الشان

که انجمن بزبان و نه دره و درانت کشاد

پیش وجود همه آینه کان پیش بخت

پیشکش بہ تیرستان
www.tabarestan.info

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ستایش و سپاس بی اندازه و قیاس و حمد و ثنای قوی اساس
خداوندی راسزاست کہ جوہر جان پاک را بہ آب و خاک پیوند داد و از
ازدواج ایشان ابواب وجود بر روی انسان عظیم الشان کہ اعجوبہ زمان
و نادرہ دوران است گشاد. شعر:

پیش وجود ہمہ آیندگان پیش بقای ہمہ پایندگان
و درود خجستہ ورود بر صاحب تاج و تہاج لی مع اللہ العارف باللہ
و السالک فی اللہ ابوالقاسم محمد رسول اللہ علیہ دررالصلوۃ
و تحف التحیات. نظم:

فرستادہ خاص پروردگار رسانندہ حجّت استوار
فراخی بدو دعوت تنگ را گواہی بر اعجاز او سنگ را

و مصابیح و مشکوٰۃ انوار بیرون از حد احصا و احصار نثار مرقد منور
و مشہد معطر سرور اولیا وصی حضرت مصطفی اسد اللہ الغالب
امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب. شعر:

فاتح خیبر کہ گر بودی زمین را حلقہ ای

در زمان کندی و افکندی بر این فیروزہ بام

ساقی کوثر که تا ساقی نگر در در بهشت

انبیاء از اب کوثر تر نخواهد گشت کام

وعلى آله واولاده عليهم السلام.

اقا بعد

این کتابی است در ذکر طوایف قزلباشی که به تاج و تاج و هاج شاهى مفتخر و مباحی اند و که خدمت خاندان عظیم الشان صفوی پرمیان جان بسته در ممالک ایران به منصب جلیل القدر خانی و سلطانی سرافرازند. و این کتاب منقسم می گردد به دو قسم :

قسم اول

در ذکر جماعتی که در دست راست می باشند:

قوم شاملو:

ایشان در حوالی حلب و ادرنه و طرسوس و سایر بلاد شام می باشند و از جمله مریدان خاندان عظیم الشان صفوی اند و در زمان خاقان سلیمان مکان اسکندرنشان المؤید بتأییدات الملك الجلیل ابوالفتح شاه اسماعیل انارالله برهانه از جمیع او یماقات بزرگتر بوده اند.

از امرای معتبر ایشان حسین بیک لله است. وی در لاهیجان در خدمت خاقان اسکندرشان می بود چون آن حضرت ظهور نمود امیرالامراشد و در کنار آب جهان از ساروقپلان مغلوب گشته بنابراین از نظر اعتبار افتاد. اما بعد از قتل شیبک خان و فتح خراسان که کلمه فتح شاه دین مخبر تاریخ آن است حاکم هرات شد و بعد از شکست امیرنجم ثانی به درگاه عالم پناه آمده در جنگ چالدران کشته گردید.

عابدین بیک در ساروترخان بادو یست جوان از بلاد شام به

خدمت خاقان اسکندرشان آمده منظور نظر آن حضرت گشت و از جمیع امراممتاز گشت و بعد از امیرخان حاکم هرات گردید و در سنهٔ احدی وثلثین و تسع مائه از عالم انتقال نمود و برادرش حسب فرمان حاکم هرات گشت.

درمش خان بعد از جنگ چالدران خاقان اسکندرشان را برآن داشت که با مردم ظرافتها کند از آن جمله جمعی را طاقیه^۱ بزرگ بر سر گذاشته ایشان را «تاجی بیوک» می گفتند و درخانه ای کرده در بکل مضبوط می کردند و سگ و گربه و گرگ را حسب سلاطین^۲ بخورد داده از روزن به خانه می انداختند و گاهی یکی از ایشان را به گاو کوهی بسته رهامی کردند و بعد از چند روز شکار جگرگه کرده گاو را گرفته آن شخص را از پشت گاو رها می کردند و گاهی ایشان را به طرز مهرة نرد بالای تجیرخیمه شانزدهمی می نشانند و طشتی عوض طاس کعبتین در میان می گذاشتند و در محل اصلاح کعبتین یکی از آنها را گرفته سرش بر طشت می زدند تا کعبتین به اصلاح آید و جمعی حیوانات را به خورد ایشان می دادند.

و دیگری از امرای معتبر ایشان حسین خان برادر درمش خان است وی خواهرزاده شاه غفران پناه بود و بعد از قتل چوهه سلطان تکلو امیرالامرا شد و در سنهٔ احدی و اربعین و تسع مائه به فرمان آن حضرت کشته گشت.

زینل خان حسب فرمان چندسال والی هرات بود چون از ضبط آن بلاد عاجز گشته بود معزول گشته چندسال حکومت استرآباد نمود و در

۱- طاقیه: نوعی کلاه بلند مخروطی شبیه به کلاه فعلی درویشان، کلاه نظامیان عثمانی (لغت نامه دهخدا).

۲- حسب سلاطین: کرچک هندی (لغت نامه دهخدا).

سنهٔ اربع وثلثین وتسع مائه در فیروزکوه بازینش از بک جنگ کرده کشته گشت.

و دیگری از امرای معتبر این قوم اغزیوارخان است در بهادری بی بدل بود حسب فرمان، للهٔ سام میرزا و حاکم هرات شد. بعد از قتل حسین خان توهم به خودراه داد و سام میرزا را برداشته متوجه قندهار گردید و با کامران میرزا بن بابر پادشاه چغتای جنگ کرده کشته گردید و پدرش دمیری سلطان از امرای معظم شاه دین پناه بود در بسطام با عبیدخان از بک جنگ کرده کشته شد.

و دیگری از امرای معتبر آن قوم زین الدین سلطان است سالها حکومت اسفراین کرده در زمان شاه دین پناه در آن دیار از عالم انتقال نموده پیرعلی سلطان بجای او نشست.

و دیگری ولی خلیفه است سالها ملازمت بهرام میرزا کرده آخر حاکم قم شد و در جنگ قزاق مردیها نموده والی مشهد مقدس گشت. و دیگری از خوانین معتبر آن قوم علی قلی خان است وی پسر سلطان حسین خان بن عبدی بیگ بن درمش خان است از وقت جلوس شاه اسماعیل ثانی تا زمان استیلای عبدالله خان از بک بر خراسان، وی والی دارالسلطنهٔ هرات بود و چون آن بلدهٔ فرخنده را بعد از نه ماه از بکیه مفتوح ساختند او را گرفته مقتول ساختند.

و دیگری از امرای معتبر آن قوم حسین خان است وی مدتی حکومت دارالمؤمنین قم نموده چون حضرت اعلی در سنهٔ سبع و الف خراسان را مستخلص ساخت حکومت هرات را بدو تفویض نمود و الحال والی آن ولایت است.

و دیگری از امرای آن قوم علی قلی خان است مدتی حکومت دارالعبادهٔ یزد و ابرقوه بدو مرجوع بود و الحال در خدمت حضرت اعلی به

منصب ایشک آقاسی معزز و مشرف است و دارالملک ری به تیول وی مقرر است^۱.

و دیگرى نجف قلی خان ولدقنبرخان است والحال حاکم قاین است.

اقسام روملو

این قوم در حوالی بلده توقات و سیواس و اماسیه و فاراواومشهد والی و سایر بلاد روم می باشند. بعضی حشیمی و بعضی شهری اند. امیر معتبر ایشان جهان شاه بود بعد از قتل سلطان ابوسعید به درگاه حسین پادشاه آمده مرتبه امارت یافت.

ومیری دیگر حاجی حسین بیک است که از قبل حسن علی ولدجهان شاه حاکم قزوین بود.

قوم آقاجری:

علی بیک در زمان جهان شاه امیری بزرگ بود.

قوم بیرم لوز:

شاه علی بیک در زمان جهان شاه امیری معتبر بود بعد از قتل جهان شاه به خدمت حسن پادشاه آمده رعایت تمام یافت و در آن اوان که سلطان ابوسعید را گرفته آوردند حسن پادشاه او را پائین تر از شاه علی بیک بیرامی جای داد.

۱- معمولاً هرکس به منصب ایشک آقاسی باشی گری منصوب می شد حکومت ری و تهران تیول وی قرار می گرفت. رجوع شود به زندگانی شاه عباس اول بقلم نصرالله فلسفی مجلد دوم ص ۴۰۳ چاپ ۱۳۴۷ انتشارات دانشگاه تهران.

شهبسوار بیک از این طایفه در زمان یعقوب پادشاه امیری معظم

بود.

قوم اکرمی:

درو بیست و چهار شعبه اند.

قوم اردک‌الوز

از ایشان کسی امارت نکرده.

قوم قراجرلوز

ایشان نیز میری نکرده اند.

پیشکش به تبرستان

www.tabarestan.info

قسم دوم

در ذکراق قوینلو

این قوم را بایندری نیز خوانند و ایشان سی و شش سال سلطنت ایران زمین کرده‌اند و پادشاهان ایشان بدین تفصیل اند:
حسن پادشاه، سلطان خلیل، یعقوب پادشاه، بایسنقر میرزا، رستم پادشاه، احمد پادشاه، محمدی میرزا، الوند پادشاه، سلطان مراد.

ابوالنصر حسن پادشاه:

وی پسر علی بیک بن قراعثمان است و بایندرخان که این قوم خود را بدو منسوب میدارند پسر کون خان بن اغوزخان است و اغوزخان جد پنجاه و یکم از اجداد حسن پادشاه است وی اباعن جد پادشاه و پادشاه زاده است و جدش قراعثمان از شجعان مذکور مشهور بوده. در شهر سنه ۸۳۹ چون اسکندر بن قرایوسف از صدمه میرزا شاهرخ فرار می کرد قراعثمان سر راه بروی گرفته می خواست که او را دستگیر کند در اثنای حرب و ضرب قراعثمان از اسب افتاده سرش جراحت عظیم یافت او را به ارزن الروم بردند چون هشتاد ساله بود بدان در گذشت و در آنجا مدفون گشت. اسکندر هم در آن ایام آنجا را گرفته او را از گور بدر آورد و سرش را بریده به مصر فرستاد.

چون دولت جهان شاه به کمال رسید خواست که خاندان دشمن را بالکلیه براندازد و بنابراین در عاشرشوال سنه ۸۷۲ از قشلاق تبریز بیرون آمده قصد دیار بکر کرد. حسن بیک لشکر خود را جمع کرده برادرش جهانگیر بیک با پسرانش مراد بیک و ابراهیم بیک به وی ملحق شدند و چون جهان شاه به صحرای موش رسید قاسم پروانچی را که از امرای معتبر و حاکم طارم قزوین بود به قراولی مقرر داشته شکست یافت جهان شاه چند روز توقف نموده مراجعت نمود. سرداران آق قویونلو گفتند چون او بما ضرر نرسانیده بازگشت ما نیز برگردیم حسن بیک قبول نکرد چون جهان شاه از آن یورت کوچ کرده به مقام سنجق نزول کرد حسن بیک با شش هزار سوار از اردو بیرون رفته عزم جنگ کرد و از قراول خبر رسید که جهان شاه اردوش فرستاده با مقرّبان در منزل در خواب است حسن بیک روان شده چون به حوالی خوابگاه او رسید پادشاه را از وصول او خبر دادند سوار شدند و فئین درهم آویخته مجهولی به جهان شاه رسیده ناشناخت بر او ضرب منکری رسیده او فریاد می کرد که مرا مکش و پیش حسن بیک بر که ترا فایده ها کند و چون از آن زخم بی تاب بود سرش را ببرید و وهم کرد که مبادا بدو ضرری برسد بالضروره هیچ اظهار نکرد و آخر پیروی کرده اسب و یراق او را بشناختند و سرش پیدا کرده نزد سلطان ابوسعید به خراسان فرستادند و اودلاش محمدی و ابو یوسف گرفتار شدند.

و حسن بیک از آنجا برگشته به قشلاق آمد آمد و بهار حسب الاستدعای مردم و اهالی بغداد بدانجا رفته پیر محمد الپاوت حاکم آنجا بود وی را در آنجا نگذاشت. حسن بیک بعد از محاصره چهل روزه لشکر به آذربایجان کشید و اردوی حسن علی در خوی بهم برآمده بعضی از امرای او چون شاه منصور و شهسوار بیک و امیر ابراهیم شاه بخدمت حسن بیک آمدند و در این وقت امیر مزیدارغون از قبیله سلطان ابوسعید به

داروغگی تبریز رسیده بود حسن بیک از آن منزل به نخجوان رفت و سلطان ابوسعید از میانه متوجه قراباغ شد حسن بیک مکرراً ایلچی فرستاده تنزل کرد فایده نداد اردوی جغتای در برابر محمودآباد فرود آمد حسن بیک از صلح نومید شده بهادران آق قویونلو بر اطراف و جوانب اردوی ایشان تاخت کرده قتل و غارت و اسر می کردند و بارخانه های سلطان از هرجا که می آمد می زدند.

وهم در آن اوقات حسن بیک پنجمی چند به فرخ یسار والی شیروان داده شیروانیان نیز تردد بر طرف کردند چنان قحطی در اردوی جغتای افتاد که اسبان خاصه سلطان دوازده شبانه روز علیق نیافتند و بالضروره مراجعت کردند.

چون امیر مزید ارغون امیرالامرای سلطان بود در قراولی گرفتار شد سلطان ابوسعید والده خود را به طلب صلح فرستاده نومید برگشت به یک بار اردوشی به آن عظمت و یران شد وی با اولاد بگریخت و زینل بیک پسر حسن بیک او را تعاقب نموده بگرفت حسن بیک او را بدست یادگار محمد میرزاد داد تا به قصاص خون موققه الخیرات گوهر شاد بیکم .هلاک کرد و این واقعه در بیست و دوم رجب سنه ۸۷۳ به وقوع پیوست و غلامه دوانی در تاریخ او گوید:

سلطان ابوسعید که در فرخسروی چشم سپهر پسر، جوانی چو او ندید
الحق چگونه کشته نگشتی که کشته بود تاریخ قتل مقتل سلطان ابوسعید

و حسن بیک در آن زمستان در مغان قشلاق کرده داروغگان به تمامی عراق و آذربایجان روان کرد و در بهار به ییلاق همدان آمده اغرلو محمد را به دفع ابو یوسف که در آن ولا در فارس هجوم نموده بود

روان داشت و خود از عقب رفت و ابو یوسف بردست اغرولومحمد کشته شد.

و در سنه ۸۸۱ به گرجستان لشکر کشیده تفلیس را گرفت و هم در آن ایام مراجعت واقع شده در راه مریض گشت و چون مرض امتداد یافت سلجوق بیگم والده سلطان خلیل مسرعی بر جناح استعجال به شیراز فرستاده او را به تبریز آورد و پدر او را دیده شرط وصیت به جای آورد و در شب عید رمضان سنه ۸۸۲ وفات یافت و ولادتش در ثمان و عشرین و ثمان مائه وقوع یافته در باغ نصریه که از مستحدثات اوست مدفون گشت. وی به غایت عادل و ساینس و بر رعایا مشفق بوده در تاریخ وفات او گفته اند:

بهر تاریخ وفاتش همه کس شه دین پرور عادل گفتند

سلطان خلیل بن حسن بیک

بعد از پدر به پادشاهی نشسته در مرتبه اول برادرش مقصود بیک را که بانی مقصودیه تبریز بود به قتل رسانید و این معنی موجب توحش دیگر برادران سیما یعقوب بیک شده رخصت الکاء دیار بکر که در وجه اقطاع او مقرر بود حاصل کرد.

و در بهار سنه ۸۸۳ در دیار بکر بر برادر خروج کرده امرای اطراف بدو پیوستند و آن خبر در خرقان به سلطان رسیده به آذربایجان رفت و در کنار رودخانه خوی وقت چاشت چهارشنبه چهاردهم ربیع الآخر سنه ۸۸۳ بین الاخوین جنگ شده اول شکست بر یعقوبیه افتاد و عثمان بیک میرانشاهی که از امرای معتبر سلطان خلیل بود در اردوی یعقوب بیک در خانه بایندر بیک نزول نموده او را صونک کرد به یک بار قضیه منعکس

شده سلطان را در بالای اسب پاره پاره کردند و ظفر نصیب یعقوب بیک شد.

یعقوب بیک بن حسن بیک

در اوایل دولت او الوند بیک بن سلطان خلیل در شیراز و کوسه حاجی - که هم از اعیان بایندری بود - در اصفهان عصیان کردند. یعقوب بیک، بایندر بیک را به عراق فرستاد و کوسه حاجی را به تدبیر بگرفت و الوند را رام ساخت.

و در سنه ۸۸۵ پشنگ دواتدار قانیسا و پادشاه مصر بالشکر عربستان به دیار بکر آمده یعقوب بیک خود می خواست که به مدافعه رود امرا نگذاشتند بنابراین یعقوب بیک، بایندر و سلیمان بیژن و صوفی خلیل موصول را در برابر روان داشت و تلاقی عسکرین در حوالی قلعه رهادست داد و پشنگ که خود را «باش» نام نهاده بود با دیگر امرا در جنگ گرفتار شده بقتل رسید و یعقوب بیک به جلدوی^۱ آن فتح، ایالت اصفهان به بایندر داد و او توقع بیش از آن داشت بنابراین در اواخر سنه ۸۸۶ عصیان ورزیده یعقوب بیک به مدافعه شتافت و صوفی خلیل او را در ظاهر ساوه بکشت و یعقوب بیک قشلاق در قم نموده در سنه ۸۸۷ به تسخیر گرجستان رفته قلعه اخسق و حصار خاتون را بگرفت و در سنه ۸۸۸ طرح هشت بهشت انداخته اکثر اوقات بیلاش سهند و قشلاقش تبریز بود و اوقات به عیش و طرب می گذرانید و میل تمام به شعرا و فضلا داشت آخر به قشلاق قراباغ رفته در آنجا مریض گشت و چون از او مرفوع الطمع شدند صوفی خلیل که لله و مرتبی بایسنقر پسرش بود سلطان علی میرز ابن سلطان خلیل را که فر سلطنت داشت در شب رحلت یعقوب بیک بکشت و با فوجی که خصومت داشت از میان برداشت از جمله قاضی عیسی صدر را در

۱- جلد ۱: به ضم یا به کسر جیم بمعنی انعام و عطیه و عوض خدمت

(لغت نامه دهخدا).

چهارشنبه هشتم ربیع الأول مقید ساخته در دوشنبه ۱۳ در اردو بازار از حلق کشید.

بایسنقر میرزا بن یعقوب

به سعی صوفی خلیل و امرای موصلوبه سلطنت نشسته میانه بایندرته خلاف تمام دست داد بعضی امرا و شاهزاده‌ها، مسیح بیک بن حسن پادشاه را به سلطنت برداشتند و میانه ایشان و صوفی خلیل جنگ شده مسیح بیک به قتل آمد و رستم بیک بن مقصود بیک بن حسن بیک گرفتار شده او را به قلعه النجق بردند و بعد از چندی سلیمان بیژن از دیار بکر بر صوفی خلیل خروج نموده در حدود وان میانه فریقین جنگ شد و در اواخر سنه ۸۷۶ صوفی خلیل به قتل آمد و سلمیان بجای او جمله الملک میرزا بایسنقر گشت.

رستم بیک بن مقصود بیک

در قلعه النجق مقید بود. ابراهیم بیک، یعقوب جان- برادر ایه سلطان- را حکومت فارس داده خود به عراق رفت و در شنبه ۳ صفر سنه ۹۰۸ ابوالفتح بیک برادرزاده حاجی بیک بایندر که حاکم کرمان بود به شیراز ایلغار آورده یعقوب جان از طرف بیضا بدر رفت و ابوالفتح اقتدار تمام یافت. در آن اثنا در کوههای فیروزآباد شکار کرده به قلعه کوهی بلند بر آمد و به یک بار در شنبه ۸ شعبان سنه ۹۰۸ از کوه در افتاد و بمرد و سلطان مراد در دوشنبه ۴ ذقعهده سنه ۹۰۸ از جنگ حضرت شاه غفران پناه شکسته به شیراز رفت و از آنجا به دزفول و از آنجا به بغداد و قرب پنج سال و نیم سمت سلطنت آنجا داشت آخر در سنه ۹۱۴ از توجه ریاست جلال خبیردار شده به اتفاق باریک بیک پرناک که سالها حاکم مطلق العنان عراق عرب بود به دیار بکر گریخت و از آنجا نزد علاءالدوله

ذوالقدر رفت و دختر او را بخواست و از آن دختر او را دو پسریکی یعقوب و دیگری حسن متولد شد و در حینی که سلطان سلیم متوجه قتال شاه غفران پناه شد همراه بود و در مراجعت به تسخیر دیار بکر مأمور شده در عرفه در جنگ دورمش بیک قورچی باشی شاملو به قتل آمدوسراورادر دوازدهم شوال سنه ۹۲۴ به تبریز بخدمت شاه غفران پناه آوردند. ولادتش شب شنبه ۱۳ رمضان سنه ۸۹۵. و باریک در خدمت خواندگار بود آخر جسمش قصور کرده در مکه مجاور شد و در آنجا وفات کرد و به موت سلطان مراد دودمان آق قوینلو بالکلیه مندرس شد.

و در آن ایام که آن سه کودک از نسل حسن بیک با یکدیگر در تنازع بودند هرج و مرج به حال ممالک راه یافته اصناف بلایا نصیب برآیا گردید و به شدت طاعون و وبا و محنت قحط و غلا مبتلا گردیدند.

مہر پائیدگان • ذرود و چہرہ و درود

صاحب تاج و تاج لی مع اللہ العارف پائندہ و

المسک فی اللہ ابو العالیسم ^{پیشکش بہ تلامذہ} رسول اللہ صلی

www.tabarestan.info
ذُرُ الصلوٰۃ و تحف القیات

و ستادہ خاص روپہ و کارہ • رسانندہ

نجات اسپوار • زاحی بدو دعوت

تنگ را • کواہی براعجازا و پنکٹ برا

و مصابیح و بشکوۃ انوار بیرون از حتم

احصا و احصا رنشا مرقم قد نور و شہد

فصل

از حسن پادشاه چهار نفر در دیار بکر سلطنت کرده اند بدین
تفصیل: قراعثمان، سلطان حمزه، علی بیک، جهانگیر میرزا.

بایندری:

امیر معتبر این قوم بایندریک بن رستم بن مراد بیک بن قراعثمان
است. در زمان یعقوب پادشاه امیرالامرا بود در دیار بکر لشکر سلطان قانیساو
پادشاه مصر را شکست داد و باش بیک را به قتل آورد آخر به یعقوب
پادشاه در حوالی ساوه جنگ کرده بدست سلطان خلیل موصلو کشته شد.
و دیگری ایبه سلطان است که احمد پاشا را به قتل آورد و در
عزیزکندی با محمدی میرزا جنگ کرده کشته شد.

و دیگری از امرای معتبر این قوم ابوالفتح بیک است که یک سال
سلطنت فارس کرده آخر از کوه افتاد و هلاک شد.

و دیگری مراد بیک است که سالها از قبل یعقوب پادشاه حاکم
یزد بود بعد از شکست سلطان مراد به خراسان رفته سالها در خدمت سلطان
ابوسعید بود.

قوم موصلو:

امیر معتبر ایشان امیر بیک ولد تاش بیک است که امیرالامرای

حسن پادشاه بود با امرای سلطان ابوسعید جنگهای نمایان کرد و شهر توقات را سوزانید و پسرش گلابی بیک نیز امیری معظم بود.

و دیگری صوفی خلیل خویش امیر بیک است در زمان یعقوب پادشاه امیری بزرگ بود بعد از فوت پادشاه اکثر شاهزاده‌های بایندی را به قتل آورد آخر در حوالی قلعه وان بدست سلیمان بیک بیژن کشته گردید.

و دیگری از امرای معتبر آن قوم امیرخان است که از قبل شاه دین پناه والی بغداد بود ذوالفقار بیک او را به قتل آورد و دیگری ذوالفقار بیک بن نخودسلطان است که بعد از امیرخان والی بغداد شده به شاه دین پناه مخالفت نمود آخر بدست ملازم خود علی بیک کشته شد.

و دیگری امیرخان بن محمدی بیک بن گلابی بیک بن امیر بیک بن بکتاش بیک است که امیرالامرای تبریز بود. و دیگری از امرای معتبر آن قوم محمدخان است که حکومت کاشان بدو مفوض بود و دلجان خان پسرش نیز امیری صاحب همت بود.

و دیگری از امرای معتبر آن قوم حیدرسلطان است سالها حکومت دارالمؤمنین قم بدو متعلق بود و ابراهیم خان وادهم سلطان پسرانش نیز به حکومت آن بلده فرخنده معزز بودند و شاه غفران پناه ابراهیم خان را به رسالت روم فرستاد.

و دیگری از امرای سلطان معصوم خان است که ایالت ساوه تعلق بدو داشت.

قوم پرناک:

امیر معظم این طایفه شاه علی بیک بوده و در زمان حسن پادشاه اقتداری تمام داشت باصوفی خلیل موصلو جنگ کرده کشته گردید.

و دیگری منصور بیک بود که در زمان یعقوب پادشاه امارت شیراز بدو متعلق بود.

و دیگری قاسم بیک است که بعد از منصور بیک حاکم شیراز گشت.

و دیگری از امرای معتبر این قوم مرتضی قلی خان است که امیرالامرای مشهد مقدس بوده وی ولد منصور بیک است. و دیگری از امرای بیک حاکم بغداد بوده که در وقت ظهور خاقان اسکندر نشان فرمانفرمای عراق عرب بوده.

و دیگری حسن بیک شکراغلی است که در زمان رستم پادشاه امیرالامرای موغان و قراجه داغ بوده و در زمان الوند به سرکردگی دیگر امرای در کرمادر سر راه بر سپاه خاقان اسکندر نشان گرفته شکست یافت و بدر رفت و اصفهان سلطان پسرش که در زمان خاقان بزرگ حاکم مرو بود در جنگ امیرنجم به قتل آمد.

و دیگر کاظم خان و فرخ خان برادران مرتضی قلی خان اند حکومت دامغان و هزار جریب بدیشان متعلق بود.

و محمد قلی ولد مرتضی قلی خان است ایالت الکاء شبانکاره بدو متعلق گشت.

و دیگری پیر بوداق خان است که اکنون حاکم دارالسننه تبریز است.

قسم شیخاوند:

ایشان از نسل حضرت سلطان شیخ صفی الحق والدین اند. امیر معتبر ایشان معصوم بیک صفوی است. در اوایل جلوس شاه دین پناه قورچی شد و بعد از چند گاه یوزباشی گشت و بعد از آن متولی موقوفات اردبیل شد و بعد از آن وکیل شاه دین پناه گشت و در سنه ۹۷۶ در راه حج به فرمان سلطان سلیم کشته گردید.

و دیگری زین العابدین بیک بود در زمان خاقان اسکندر نشان میری معظم بود در سنه ۹۱۸ همراه نجم ثانی در بلده غجدوان کشته گشت.

قسم چینی:

ایشان از جانیک اعلی و جانیک سفلی اند که در حوالی طرابزون می باشند. ایشان از نسل کون خان بن اغوزخان اند. امرای معتبر در میان این قوم کم بوده اند.

شاه علی سلطان اول ملازم سلیمان سلطان روم بود آخر حاکم قلعه وان شد و در سنه ۹۵۵ که سلطان سلیمان به اتفاق القاس میرزا به ایران آمد او قلعه وان را به سلطان سلیمان سپرده بنا بر آن شاه دین پناه او را به پوست گاو کشید تا از عالم انتقال نمود و قشون او به سلیمان بیک چینی عنایت فرمود.

ومیر دیگر این قوم، محمد بیک جلال اوغلی است که لواسان پادشاه گرجستان را به قتل آورده آخر در شیروان خود را کشت.

قسم بیات و بوزچلو:

بیات یعنی با دولت پرنعمت. این قوم از فرزندان کون خان بن اغوزخان اند. امرای معتبر در این قوم کم بوده اند. سلیمان بیک پیش شاه دین پناه اعتباری تمام داشته آخر به فرمان آن حضرت کور گردید. و امرای کوچک ایشان حاجی او یس بیک و سیف بیک بوده که بعد از اسلمز سلطان، دوندار سلطان پسرش امیری بیات به ایشان مقرر گشت.

از امرای معتبر ایشان شاه وردی سلطان است و دیگری اغرلو سلطان است که با شاه وردی خان لُرچنگ نموده کشته شد و برادرش

شاه قلی سلطان حاکم کره رود و آن حدود است و محمدسلطان که الحال امارت بلده نیشابور بدو متعلق است.

عرب گیرلو:

ایشان از چمشکزک بلده عرب گیراند و در زمان خاقان اسکندر نشان و شاه جنت مکان - اسکنهم الله فی فرادیس الجنان - امیری بزرگ میان ایشان نبوده.

قوم خنسلو:^۱

این قوم از خنس و ترجان قراحصاراند امیر معتبر ایشان در زمان خاقان اسکندر نشان حسین بیک ایقوت اغلی بوده که در زمان خاقان اسکندر نشان والی ارزنجان دیوسلطان بود در زمان خاقان اسکندر نشان حاکم بلخ گشت و با ازبکان جنگهای نمایان کرده در جمیع معارک غالب آمد و بعد از جنگ چالدران خاقان اسکندر نشان او را طلب داشته چند نوبت لشکر به گرجستان کشید و مظفر و منصور باز گردید و بعد از وفات چایان سلطان استاجلو امیرالامرا شد و بعد از وفات خاقان اسکندر نشان شاه دین پناه را به سلطنت نشانده در سنه ثلث و ثلثین و تسع ماهه به انگیزه چوهه سلطان تکلوکشته شد.

امیر سلطان در زمان خاقان اسکندر نشان یوزباشی قورچیان روملو شد و بعد از فوت آن حضرت خزانه دار شاه دین پناه گشت و بعد از قتل چوهه سلطان صاحب طبیل و علم شده والی قم گردید و چون سلطان سلیمان نوبت ثانی به عراق آمد وی در قریه و سه درجین بود با رومیان جنگ نمایان کرده منظور نظر آن حضرت گردید و حکومت بلده قزوین و ساوج بلاغ و پشکل دره و عرب سعیدی و صمنانی (؟) به تیول او مقرر

۱- در عالم آرا: «خنسلو» و «خنوسلو».

گردید و در اربع و اربعین و تسع مائه شاه دین پناه امیرالامرائی ولایات خراسان از دامغان تا به مشهد رضویه به وی عنایت نمود. وی در سنه سبع و اربعین و تسع مائه در دارالسننه تبریز از عالم انتقال نمود.

صوفیان خلیفه ولد ضعیف یوسف است اصلش از بلده سیواس بوده و در بهادری شرطه تمام داشته و با ازبکان جنگهای نمایان کرده در ثلث و اربعین و تسع مائه^۱ در عبدل آباد نیشابور در جنگ عبیدخان کشته گردید.

نورعلی خلیفه در زمان خاقان اسکندر نشان حاکم بلده ارزنجان بود بارومیان جنگهای نمایان کرده و شهرتوقات را سوزانیده در سنه اثنی و عشرین و تسع مائه در چمشکزک با مصطفی پاشا که مشهور به بیغلوچاوش بود جنگ کرده کشته شد.

و دیگری از امرای معتبر آن قوم سلیمان سلطان است. خدمتش ملازم دیوسلطان بود و بعد از قتل او حسب فرمان قائم مقام او گشت و در سنه ثلث و اربعین در ورامین از عالم انتقال نمود. پسرش حسین جان سلطان به سعی امیرسلطان روملو حاکم ری شده بعد از فوق منتشا سلطان استاجلو امیرالامرای چخورسعد شد و در آن اوان که اسکندر پاشا به ایروان آمد خدمتش جنگ نکرد و در سنه ثمان و خمسین از عالم انتقال نمود شاه دین پناه قشون او را به ادهم بیک ولد دیوسلطان عنایت نمود.

و دیگری از امرای معتبر این قوم ارس سلطان والی شیروان بود. و دیگری یوسف جان سلطان است و الحال حاکم ترشیز و آن حدود است.

۱- حسن بیک روملو در احسن التواریخ این قتل را در سال ۹۴۲ ذکر نموده

(ص ۳۵۵ چاپ دکتر عبدالحسین نوائی).

اقسام نکلوز:

این گروه از دیار منتشایلی وایدین ایلی و سرخان ایلی و حمیدایلی و کرمان و عداسیه اند مجموع این بلاد را تکه ایلی گویند. در سنهٔ ستّ عشر و تسع مائه از آن دیار متوجه درگاه عالم پناه شدند و با امرای سلطان بایزید جنگهای نمایان کردند و در جمیع معارک غالب آمدند. امیر معتبر آن قوم یکان بیک در اوایل حلوس خاقان اسکندر نشان امیری معظم بود.

و ساروعلی مهرداد که در جنگ کردسارم کشته گردید از امرای آن قوم است.

و دیگری چوهه سلطان است که در زمان خاقان اسکندر نشان حاکم کلهر بود و بعد از قتل دیوسلطان روملو امیرالامرا شد و جمیع مهمات را پیش گرفته در سنهٔ سبع و ثلثین و تسع مائه در ییلاق گندمان کشته شد. تبیین این مقال آن که چون حسین خان شاملو از شیراز آمده به وفور الطاف خسروانه از امثال و اقربان ممتاز گردید چوهه سلطان با او در مقام خلاف در آمده ارادهٔ قتل او نمود و به این داعیه ترتیب ضیافتی نموده حسین خان را طلب فرمود بعضی از قورچیان او را از این قصد آگاه گردانیدند وی بدان ضیافت نرفته چون شب درآمد با جمعی از شاملویان بر سر خیمهٔ چوهه سلطان ریختند. چوهه سلطان از ایشان گریخته خود را به دیوانخانه شاه دین پناه انداخت و حسین خان او را تعاقب کرده در خیمه شاه آن دو امیر گمراه با یکدیگر مجادله نمودند و در اثنای دارو گیر دو تیر به تاج شاه دین پناه رسیده چون قورچیان ذوالقدر در کشیک بودند با شاملو متفق گشته مصیر^۱ نام قورچی ثی ذوالقدر زخم کاری ثی بر چوهه سلطان زده وی درگذشت اما تکلوویان مرگ او را مخفی داشتند و حسین سلطان

ولدبرون سلطان تكلو كه در حوالی اردو نزول داشت به مدد رسیده شاملویان از آن معرکه گریزان گشته به اصفهان شتافتند و قریب سیصد نفر از شاملو گرفتار گشته تكلو ایشان را به قتل آورد. و امرای تكلو شاه قباد ولد چوهه سلطان را وکیل گردانیده در اردو آغاز فساد کردند بالضروره دیگر طوایف مثل استاجلو و روملو و ذوالقدر و افشار موافقت نموده بعد از چند روز در حوالی امامزاده سهل علی میان ایشان و تكلو جنگ واقع شد و شاه دین پناه نیز به قتل آن طایفه فرمان داده بود بالاخره جماعت تكلو گریزان گشته از راه کردستان به مشقت تمام به بغداد رفتند و محمدخان شرف الدین اغلی حاکم آنجا قودور سلطان را با بعضی از مخالفان به قتل آورده سرهای ایشان را به درگاه شاه عالم پناه فرستاد و «آفت تكلو» موافق تاریخ است.^۲

اولمه که در آذربایجان حاکم بود به اراده آن که به جای چوهه سلطان وکیل گردد با هفت هزار سوار متوجه درگاه شاه دین پناه گردید و چون شمس‌ای از کفران و عصیان او به سمع جلال رسیده بود برسروی ایلغار فرمود اولمه فرار برقرار اختیار کرده خود را به قلعه وان انداخت و خواندگار جهت وی جامه زر دوز و مجوزه طلا دوز فرستاده وی را به روم طلب فرمود^۳ و چون به خدمت سلطان سلیمان رسید او را راغب آمدن ایران ساخت و کورت ثانی آمدن سلطان سلیمان به ایران به سعی او بود و اولمه در روم از عالم انتقال نمود.

و دیگری از امرای معتبر ایشان محمدخان شرف الدین اغلی است در اول ملازم چوهه سلطان بود و بعد از قتل اخی سلطان حاکم قزوین گشت و بعد از کشته شدن ذوالفقار ترکمان والی عراق عرب گردید و

۱- در احسن التواریخ: «قدوز».

۲- احسن التواریخ، ص ۳۰۸ - ۳۱۰

۳- احسن التواریخ، ص ۳۱۱

بعد از قتل صوفیان خلیفهٔ روملو، لله شاهزادهٔ عالمیان سلطان محمد خدا بنده شد^۱ و قریب سی سال حکومت هرات کرده در آن بلاد از عالم انتقال نمود و پسرش قزاق خان حاکم هرات شده عدد لشکرش به ده هزار رسید و با شاه دین پناه اظهار مخالفت کرده امرا متوجه هرات گشتند و او را دستگیر کرده در سنهٔ اثنی و سبعین از عالم انتقال نمود.

و دیگری از امرای این قوم غازی خان ولد چرکس حسن پدرش حاکم ارمی بود به فرمان دیوسلطان کشته گشت و بعد از حسین خان حاکم هرات و لله بهرام میرزا شده آخر به روم رفت. سلطان سلیمان حکومت عراق عرب را بدو شفقت نمود و در سنهٔ سبع و اربعین با پنج هزار کس از آن دیار فرار نموده به درگاه شاه عالم پناه آمد و حاکم باکو و سالیان و محمودآباد شیروان شد و به انگیزهٔ القاص میرزا به فرمان شاه دین پناه کشته گشت.

برون سلطان سالها از قبل خاقان اسکندر نشان حاکم مشهد مقدس بود و محمدزمان میرزانبیرهٔ سلطان حسین میرزا را شکست داده آخر در سک سنجک به دست استاجلو کشته شد.

و دیگری از امرای این قوم علی سلطان است سالها از قبل خاقان اسکندر نشان حاکم قزوین بود آخر در بسطام با عبیدخان اوزبک جنگ کرده کشته شد.

اقسام ترکمان

ایشان دوشعبه اند: قراقرینلو و آق قوینلو که سالها سلطنت ایران کرده اند.

۱- چون خبر ظلم صوفیان خلیفه به شاه دین پناه رسید او را از امارت عزل کرده آن دیار را به نواب شاهزادگی سلطان محمد میرزا عنایت فرمود و محمدخان شرف الدین اوغلی را لله آن جناب کرد. (احسن التواریخ ص ۳۴۶). و این واقعه را در سال ۹۴۲ ذکر نموده.

اقوام قراقوینلو

ایشان در حوالی ارجیش می بودند و ایشان را بارانی نیز خوانند.

قرا یوسف بن قرامحمد:

به غایت دلیر و مردانه و بهادر بود چنانچه با امیر تیمور مکرراً مخالفت نموده به اتفاق سلطان احمد جلاپر به روم رفت و از آنجا به شام افتاد. پادشاه آنجا ملک اشرف بنا بر تدارک خاطر امیر تیمور هر دو را دربند کرد. وی را در آن وقت پسری متولد شده مستمی به پیر بوداق گردید و سلطان احمد او را به پسری قبول کرد و پس از واقعه امیر تیمور از قید خلاص شده یک هزار سوار که با او بدان ولایت رفته بودند و پراکنده گشته باز مجتمع شدند و از آنجا فرار کرده تا کنار آب فرات یکصد و هشتاد جنگ با سرحدنشینان و مستحفظان کرده غالب آمد. در غره جمادی الاول سنه تسع و ثمان مائه در حوالی نخجوان با امیرزا ابابکر جنگ کرده ظفر یافت و چون نوبتی دیگر در سردرود تبریز در سنه عشر و ثمان مائه با امیرزا ابابکر مصاف داد و میرزا میرانشاه پدرش را بکشت بالکلیه برآذر بایجان و عراق عرب و بعضی از عراق عجم استیلا یافت آخر امیرزا شاهرخ با دو یست هزار سوار به عزم دفع او به ری رسید و حفاظ پایتخت به جهت استیصال خصم دوازده هزار نوبت انا فتحنا ختم کردند.

قرا یوسف با وجود شدت مرض غیرت نموده از تبریز به اوجان آمد و در آنجا در روز پنجشنبه هفتم ذی قعدة سنه ثلث و عشرین وفات یافت و در آن وقت از فرزندانش کسی حاضر نبود اردویش چنان بهم برآمد که هیچکس به کسی نایستاد او را بر سه کتا خوابانیده متفرق شدند خیل

الومات^۱ بدانجا رسیده رخوت او را بردند و طمع در گوشواره های مرصع او کرده فرصت بیرون کردن نیافتند با گوش ببردند و او را شش پسر بود:
 اول: پسر بوداق که او را پادشاه کرده در برابر او با چماق زرین بایستادی بدین بهانه که او پسر سلطان است. و او در عهد پدر فوت شد بعد از آن قریوسف سلطنت به اسم خود کرد.

دوم: شاه محمد است و او بیست و سه سال جاکم بغداد بود در هژدهم ذی الحجه سنه ست و ثلاثین و ثمان مائه بردست بابا حاجبی همدانی کشته شد.

سیوم: امیر اصفهان است و او بغداد را از برادرش شاه محمد به تغلب گرفته بعد از حکومت دوازده ساله در سه شنبه بیست و هشتم ذی قعدة سنه ثمان و اربعین فرمان یافت.

چهارم: ابوسعید است و او در سنه ثمان و ثلاثین بردست برادرش اسکندر به قتل آمد.

[پنجم:] قرا اسکندر بن قریوسف: درغایت شجاعت و نهایت پردلی بود. پس از واقعه پدر به سلطنت نشسته در روز دوشنبه بیست و هفتم رجب سنه اربع و عشرين و ثمان مائه در الشکرد در موضع بخشی با امیرزاشاهرخ دو شبانه روز مصاف داده کمال جلادت و بهادری بکار آورد آخر چون طاقتش طاق شد منهزم به روم رفت و بعد از مراجعت میرزا به آذربایجان آمده به سلطنت نشست و یکی از طرفا در آن باب املا نموده. شعر:

سکندر لشکر ما را زد و جست شه ما مملکت بگرفت و بگریخت!
 و کورت دیگر میرزا به قصد او لشکر کشید و در شنبه هفدهم

۱- معنی این لغت را پس از مراجعه به فرهنگها نیافتم

ذی حجهٔ سنهٔ اثنی وثلثین در ظاهر سلماس قتل شده اسکندر دو روز کوشش بهادرانه نموده چون بخت مساعد نبود باز شکسته متوجه روم شد و در غیبت میرزا باز بر آذربایجان استیلا یافت و در شهر سنهٔ تسع و ثلثین که میرزا به مدافعهٔ او به ری آمد میرزا جهانشاه بن قرايوسف به خدمتش رسیده منظور نظر تربیت گردید و دفع شر اسکندر را بدو حواله کرد. بد مست را به غمزهٔ ساقی حواله کن.

[ششم:] جهانشاه میرز ابن قرايوسف: گاهی میل نظم نموده تخلص حقیقی کردی. به تفویض میرزا شاهرخ والی آذربایجان گشته در قزل آغاج تالش قشلاق نمود برادرش اسکندر از روم برگشته از قشلاق سرمه لوبه تبریز آمد و آنجا را متصرف شد جهانشاه به مدافعه شتافته بین الاخوین در اوایل سنهٔ اربعین و ثمان مائه در صوفیان مرند جنگ شده اسکندر منهزم به قلعهٔ النجق رفت و در آنجا در بیست و پنجم شوال سنهٔ احدی و اربعین بردست پسرش شاه قباد که به یکی از قماکان پدرش مفتون بود کشته شد و نعش او را بر قلعهٔ اخی سعدالدین واقع در ولیان کوه تبریز نقل کردند و عم او را قصاص کرد.

و در سنهٔ ۸۴۴ لشکر به گرجستان کشید و بر آنجا ظفر یافت. و در سنهٔ ۸۵۱ به قصد برادرزاده اش الوند ولد اسکندر به دیار بکر رفته بعضی محال آنجا را به تصرف در آورده در سنهٔ ۸۵۶ بر ولایت عراق دست یافت و در سنهٔ ۸۵۷ در اصفهان قتل عام نموده در سنهٔ ۸۵۹ بر بغداد استیلا یافت و آنجا را از دست برادرزاده اش ولد اصفهان بیک انتزاع نمود و در احدی وستین عزیمت خراسان نموده تا هرات بگرفت و علاءالدوله بن بایسنغریدو پناه آورده در آن اثنا سلطان ابوسعید از ماوراءالنهر به جنگ او آمد و از آذربایجان خبر خروج حسین علی رسید. جهانشاه بالضروره با او صلح نموده برگشت و حسین علی گریخته باز به قلعهٔ باکو متحصن شده پدر می خواست که او را نزد خود آورده قصدش کند اظهار نمود که از سرگناه

او در گذشتم بیگم زوجه اش نگذاشت آخر او را از قلمرو خود اخراج فرمود.

و پسر دیگرش پیر بوداق چون در شیراز عصیان می ورزید او را از آنجا عزل نموده به بغداد فرستاد و حروف این مصراع مخبر از آن تاریخ است: حقیقی کسی کام دل یابد ز شیراز، وی بدانجا رفته همچنان بر عقوق اصرار می نمود. جهانشاه در سنه ۸۶۹ به محاصره آنجا رفت و بعد از یک سال فتح نموده در صبح یکشنبه دهم ذی قعدة سنه ۸۷۰ برادرش محمدی پیر بوداق را بکشت و در سنه ۸۷۳ به قصد حسن بیک لشکر به دیار بکر کشید و بواسطه شدت زمستان از صحرای موش بازگشت و چون عادت او بود که در شب نشستی و روز خوابیدی پادشاه روم او را «شب پره» نام نهاده بود. در می که در منزل در خواب بود و خلاصه لشکرش با اردو به منزل دیگر رفته حسن بیک فرصت یافت و باشه هزار سوار بر سر او ریخته در دوازدهم ربیع الثانی سال مذکور در وقت فرار بدست مجهولی به قتل آمد و پسرانش محمدی و ابو یوسف اسیر شده محمدی مقتول و آن دیگر مکحول شد. ولادتش در مدرسه ماردین در ثمان و ثمان ماهه وقوع یافت.

حسن علی بن جهانشاه:

چون پدر او را از قلمرو خود اخراج نمود وی نزد حسن بیک به دیار بکر رفته مراعات یافت و مکرراً اراده خدمت پدر کرده و باز توهم نموده نزد حسن بیک آمد و همچنان مراعات می یافت آخر چون فسق و الحاد او ظاهر شد حسن بیک عذرش خواسته نزد برادرش پیر بوداق رفت و بعد از واقعه پدر به تبریز آمده خزاین را برفوجی اراذل که ایشان را مرتبی خود می دانست قسمت نموده قریب یکصد و هشتاد سوار را موجب داد و برادرش ابوالقاسم از کرمان خروج نموده خواست که اصفهان را بگیرد میسرش نشد ناچار التجا به برادر آورده به فرموده او کشته شد و بیگم - زن

پدرش - که ملکه الخیرات بود و بانوی عمارت مظفریه است به خبه هلاک کرد و برادران او قاسم و حمزه را به تیغ بگذرانید.

القصه، به شامت آن خونهای ناحق لشکری بدان عظمت در خوی در برابر حسن بیک در آمدند و از کمال وهم برگرد خود خندق زدند. آخر قلقجیان اردوی حسن بیک به ضرب سنگ فلاخن ایشان را گریزان ساخته حسن علی نزد جماعت قرامانلو به برزخ گریخت و از آنجا به اردبیل آمد و هر روز فتنه ها می انگیخت آخر حسن بیک، اغرلومحمد پسر خود را به ایلغار بر سر او فرستاده در شوال سنه ۸۷۳ بر در همدان بدست افتاده به قتل رسید و آن طبقه بدو منقرض شد.

قسم دوم

در ذکر اقوام آق قوینلو قوم الپاوت:

پیرمحمد بیک از امرای معظم آن طایفه است بعد از قتل پیربوداق میرزا حاکم بغداد شد حسن پادشاه او را احاطه نمود و کاری از پیش نبرد. هم در آن اوان در سنه ۸۷۲ فوت شد.

و دیگری از امرای معتبر این قوم رستم بیک تواجی است که در جنگ سنجق گرفتار گردید.

و دیگری از امرای معظم این قوم پیرمحمد بیک ثانی است که یکی از امرای حسن پادشاه بود و در جنگ ترخان گفت که من حسن پادشاهم. بنابراین به فرمان سلطان محمد در قلعه توقات محبوس گشت. و دیگری از امرای این قوم قراخان بیک است که از قبل قرایوسف حاکم همدان بوده.

و دیگری سراخان بیک است. او نیز امیر معظم قرایوسف بود.

و دیگر یعقوب بیک امیر معظم امیرزا اسکندر بود.

و دیگری مهماد بیک است که در زمان سلطان خلیل امیری معظم

قوم بهارلو:

امیرمعتبر ایشان علی شکر بیک است که از قبل جهانشاه پادشاه سالها حکومت همدان و وروجرد کرد و نهاوند کرد و قلمرو علی شکر بدو منسوب است. جهانشاه او را به اتفاق رستم ترخان و بعضی از مقرّبان به جنگ حسن پادشاه فرستاد و در مازدین گرفتار شد آن حضرت او را آزاد کرده باردیگر حکومت همدان به او قرار یافت.

فرزندانش پیرعلی بیک و یارعلی بیک و بیرام بیک نیز از امرای معظم بودند. پیرعلی بیک در موضع سنجق بدست حسن پادشاه گرفتار شده آن حضرت او را آزاد کرد و بعد از آن یوسف میرزای مکحول ولد جهانشاه را به سلطنت برداشته درحوالی شهر نزول با حاکم لر کوچک جنگ کرده او را به قتل آوردند. آخر درحوالی شهر از اغرلو محمّدولد حسن پادشاه شکست یافته به سلطان حسین میرزا پناه برد.

و دیگری از امرای معتبر این قوم شاه ولی بیک است که در جنگ سنجق کشته شد.

و دیگری بیرام خان است نبیره علی شکر که امیرالامرای همایون پادشاه بود. بعد از فوت او جلال الدین اکبر را به سلطنت نشانده جمیع مهمات راپیش گرفت آخر بواسطه افساد مفسدان میانه ایشان به کدورت انجامید و بعد از زدو خورد بسیار روانه حج گردید و در اثنای راه بدست هندوان کشته شد. و پسرش به واسطه خدمات لایقه، خان خانان گشت و جلال الدین اکبر پادشاه او را با رستم میرزا ولد سلطان حسین میرزای صفوی به تسخیر الکاء دکن مأمور ساخته اکثر آن حدود را به تحت تصرف درآورد و الحال فرمانفرمای آن مملکت است.

قوم جاگیرلو:

امیر معظم ایشان امیر بسطام است که سالها باقرا یوسف ترکمان نزاع کرده آخر امیرالامرای او شد و از فرزندانش امیر بایزید امیردیوان جهانشاه پادشاه شد و بعد از فوت او ابوالفتح بیک برادر مشارالیه قائم مقام او شد.

عمر بیک ولد بایزید بیک امیر معتبر جهانشاه بود بعد از شکست حسن علی به خدمت سلطان ابوسعید آمد آخرالامر بدست حسن پادشاه دستگیر شد.

علی بیک امیر معظم جهانشاه بود در موضع سنجق بدست لشکر حسن پادشاه گرفتار گشته کشته گردید.

قوم قراملو:

امیر قراملان در زمان قرا یوسف از جمیع امرا بزرگتر بود در جنگ سلطان ابراهیم پادشاه شیروان مردیها نموده بود.

پیری قراملان امیر معظم امیرزا اسکندر بود از وی روگردان شده به جهانشاه ملحق گشت.

بختیار بیک در زمان جهانشاه به وی پناه آورد خدمتش وی را گرفت بنابر آن حسن پادشاه، صوفی خلیل موصول را با امرای عظام چون سلیمان بیک پرناک و علی بیک آغا جری به دفع او نامزد نمود. صوفی خلیل غافل بر سر وی ریخته بختیار بیک را با دو یست نفر از ملازمان به قتل آورد.

و دیگری بیرام بیک است که در زمان خاقان اسکندر نشان والی

بلخ بود و به خواهر، داماد آن حضرت بود همراه نجم ثانی در غجدوان کشته شد.

و دیگری از امرای ایشان یار احمدبیک است. در زمان قرایوسف امیری معظم بوده.

قوم سعدلو:

امیرمعتبر ایشان پیرحسین بیک است در جنگ الشکر بر دست ملازمان امیرزا شاهرخ کشته شد.

حسین سعدلو که از قبل جهانشاه حاکم استراباد بود با سلطان حسین میرزای بایقرا جنگ کرده کشته گردید.

و دیگری سارو پسرعلی است. در زمانی که جهانشاه بر بغداد مستولی گردید او در شط غرق گردید پسرانش میرسبحان بیک و امیربیک از جمله امرای حسن پادشاه بودند.

الوخان بیک که از اولاد پیرحسین بیک بود در زمان شاه دین پناه میرکوچک بود.

فرهادخان که از اولاد بیرام بیک بود در زمان حضرت اعلی به رتبه بلند سلطنت رسید و مدتی در کمال عظمت و استقلال در خدمت پادشاه گردون وقار صاحب اختیار و اقتدار بود و رکن رکن سلطنت گشته عزل و نصب حکام و انجام مهام، بی صلاح رأی صواب نمای او روی نمی نمود، به خطاب مستطاب «فرزند» سرافراز گردید و به رتبه بلند و منصب ارجمند که مافوق آن متصور هیچ سعادت مند نبود رسید و در جمیع امور و تمام مواد، محل وثوق و اعتماد گشت آخر سپهر بی مهر عادت قدیم خویش ظاهر ساخت و او را به اندک تقصیری از نظر پادشاه سپهر بارگاه انداخت. شعر:

مبادا خسروان درخون ستیزند که خون صدجگر گوشه بریزند

چون طالع منحوس و بخت معکوس گردید نجوم و افلاک نیز تأثیر خویش ظاهر گردانیده کارش به اختتام رسانیدند و سرش که به تاج عزت و افسر دولت مباحثات می نمود بر سر نیزه کرده گرد بازار و محلات هرات گردانیدند. شعر:

سری را که بد کرد بالش رفاه به یک دم سر نیزه شد تکیه گاه

و این قضیه در محرم سنهٔ سبع و الف در هرات هنگام آن که حضرت اعلیٰ خراسان را از ازبکیه مستخلص ساخته بود روی نمود و کلمهٔ «فتح هری شد» تاریخ آن سال بیان می نماید.

ذوالفقارخان برادرش الحال یکی از خوانین معتبر است و به مزید شجاعت و شوکت از امثال و اقربان ممتاز و مستثناست او را حضرت اعلیٰ به رسالت روم فرستاد و او در آن سفر خیر اثر داد همت و جوانمردی داد و بین الخواص والعوام آن رسالت معروف و مشهور و برالسنه و افواه صاحبان انصاف مذکور است.

بزرگی بایدت دل در سخا باند سرکیسه به برگ کندنا باند

و حالا ایالت دارالارشاد اردبیل بدو مفوض است.

قوم حاجی لوز

شاه علی بیگ از امرای شده بود و در سنهٔ ۹۰۹ در ورامین بدست حسن کیای چلاوی کشته شد.

و دیگری از امرای آن قوم کورسید است.

اقوام بای بُرت لوز:

این طایفه از بای بُرت که در حوالی ارزنجان واقع است بوده اند و امیرمعتبر ایشان قراجه الیاس است که در اوایل جلوس خاقان اسکندرشان به درگاه عالم پناه آمده بود.

قوم ورساق:

اصل ایشان از بلاد یونان است که حالا به قرمان اشتهار یافته. در زمان خاقان اسکندرشان و پادشاه جنت مکان امیری معتبر نداشتند. امیرکوچک ایشان موسی بیک و حسن خلیفه - حاکم خاف - و مصطفی بیک و دُرحسن خلیفه بوده.

اوأغلی:

در این قوم میری معتبر نبوده از مریدان خاندان صفوی اند و اکثر در کارخانه آن حضرت خدمت می کرده اند.

قوم قراجه داغلو:

امیر معتبر این قوم چاوش میرزاست در زمان خاقان اسکندر نشان امیر بوده.

و دیگری از [امرای] این قوم خلیفه انصار است.

در ذکر اقسام اکراد:

در این قوم پادشاهان معتبر بوده اند از آن جمله سلطان

صلاح الدین یوسف است ولدنجم الدین ایوب که بیست و شش سال حکومت مصر و شام و حلب و یمن و دیار بکر کرده پادشاهی شجاع و کریم و عادل بود و در صفر سنه ۵۸۹ در دمشق وفات یافت و آن طبقه که در آن دیار سلطنت کرده اند بدین ترتیب اند:

ملک عزیز عثمان، ملک منصور محمد، ملک افضل نورالدین علی، ملک عادل ابوبکر، ملک صالح، ملک نجم الدین ایوب، ملک معظم توران شاه، مدت سلطنت ایشان در آن بلاد هشتاد و یک سال بود.

آورده اند که جد سلاطین مصر که ایشان را آل ایوب گویند شادی نام از جمله شجعان اکراد بود و در ایام سلطان مسعود سلجوقی به کوتوالی قلعه تکریت مقرر گشت آخر الامر چون به مرض موت مبتلا گردید اولاد امجدش نجم الدین ایوب و اسدالدین شیرکوه بدان امر قیام می نمودند تا آن که اسدالدین شخصی را به قتل آورده صلاح در توقف آنجا ندیدند و به نورالدین محمود بن عمادالدین زنگی تقرّب جسته مطبوع و مطاع شاه و سپاه شدند. و چون دولت اسماعیلیه مصر روی در تراجع نهاد بواسطه دفع شر ترکان که در آن ولا بر حدود مصر تاخت می آوردند از نورالدین محمود استمدادی نمودند وی اسدالدین را مکرراً بالشکری ظفرقرین به امداد فرستاد و اسدالدین در کربلا، شاپور وزیر عاصد اسماعیلی را به قتل آورده به جایش نشست و بعد از دو ماه وی نیز به عالم آخرت انتقال نموده برادر زاده اش صلاح الدین یوسف بن نجم الدین ایوب راتق فاتق گشت و بعد از فوت عاصد که در سنه ۵۶۷ روی نمود بالکلیه والی مصر و آن حوالی شد و دست سایر متغلبه را بر بست و پدر خود نجم الدین ایوب را از نورالدین محمود زنگی استدعا نموده به مصر طلب داشت. نجم الدین ایوب یعقوب وار دیده هجران دیده را به دیدار عزیز یوسف مصر سلطنت منور

ساخت و حسب الصّلاح پدر برجاده خدمتکاری نورالدین محمودزنگی مستقیم بوده نورالدین نیز آن ممالک را بدو ارزانی داشت و صلاح الدین تیغ جهانگیری آخته در اندک وقتی آن ولایت را از معاندین دین و دولت بپرداخت و در کرم به مئابهی بود که با وجود بسطت سلطنت و فسحت مملکت و کثرت غنائم چون در صبح هفتم شهر صفر سنه ۵۸۰ رحلت نمود زیاده از چهل و هفت درم در خزانه او نبود.

گویند از جمله ظرایفی که از خزانه عاصد بدست صلاح الدین یوسف افتاد عصائی بود از زمره، و از کتب نفیسه که به خطوط مرغوبه بود صد هزار جلد و قریب صدسال سلطنت مصر و شام و یمن در تحت تصرف آل ایوب بود جمعی کثیر از ایشان خلعت مستعار سلطنت پوشیده اند. آخر در شهر سنه ۶۶۲ انقراض یافته به غلامان منتقل گردید و در شهر سنه ۹۲۳ پادشاه روم سلطان سلیم، قانصا و آخرین ایشان را قهر کرد و آن ملک به تصرف رومیان درآمد.

در ذکر اقوام لر:

در نسب لُران و وجه تسمیه ایشان اقوال مختلفه بسیار است از جمله بعضی را عقیده آن است که حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام معتمدی جهت آوردن کنیزان با کره به ترکستان فرستاد و او را حرزی آموخت که از شر شیاطین ایمن باشد. چون آن شخص از ترکستان عود نمود در ولایت ماترد با کنیزان نزول کرد اتفاقاً آن شب حرز مذکور را فراموش کرده شیاطین به صورت آن معتمد برآمده خود را بر کنیزان ظاهر ساختند و با ایشان مداخلت کردند چون کنیزان به خدمت حضرت سلیمان رسیدند ایشان را یتبه یافت از آن شخص سؤال کرد که آن حرز را

هیچ جای فراموش کردی؟ گفت آری در ولایت ماترد. آن حضرت فرمود که آن کنیزان را به همان موضع برند و بگذارند پس به حکم آن حضرت ایشان را بدانجا برده دیوان در ایشان تصرف نمودند و لُر از ایشان به وجود آمد!

روایت دیگر:

و بعضی گویند فوجی از اعراب با حضرت سلیمان اظهار طغیان نموده به تغلب به کنیزان مذکوره نزدیکی کردند و خدمت لُران تشریف شریف به عالم شهود ارزانی داشتند.

روایت دیگر:

و زمره ای را اعتقاد آن است که چون در ایام ضحاک هر روز دو شخص را کشته مغز سر ایشان را به واسطه تسکین درد بردنملها که او را بردوش بود غذا می کرد آخر الامر مطبخی از آن دونفر یکی را کشته دیگری را سر میداد آن جماعت از آبادانی تنفر نموده به کوهها پناه بردند تا به تدریج جمعی کثیر فراهم آمده لُر و کرد از ایشان تولد نمودند و اطلاق اسم لُر و کرد بر آن طایفه بنا بر آن است که در ولایت ماترد موضعی است که آن را کرد خوانند و در در بندی که در آن حوالی است قریه ای واقع است که آن را لُر گویند چون در قدیم آن جماعت از آن موضع خاسته اند بنابراین بدین القاب موسوم گشته اند.

و لرستان به اعتبار دو برادر که در قرب سنه ثلثمائه حاکم آن دیار گشته اند منقسم به دو قسم شده است: بدروالی لر بزرگ، و بامنصوروالی لُر کوچک. مدتها حکومت لرستان در خاندان ایشان بود.

پادشاه معتبر ایشان نصیرالدوله بن مروان پنجاه و دو سال سلطنت بلاد جزیره و دیار بکر کرده و در سنه ۴۵۳ وفات یافت و بعد از او اولادش نصر و سعید و منصور در آن دیار حکومت کرده اند.

و دیگری از امرای معظم ایشان شمس‌الدین خان ولد شرف‌الدین خان پادشاه بتلیس است. و از امرای کوچک حاجی بیک دنبلی است که در خوی با اسکندر پاشا جنگ کرده کشته شد.

پیشکش به تبرستان

www.tabarestan.info

قسم دوم

در ذکر طوایف قزلباش که در دست چپ می باشند.

استاجلو:

ایشان در اوایل ظهور خاقان اسکندرشان در حوالی ارزنجان با خانه کوچ به اردوی همایون ملحق شدند و امرای معتبر ایشان بسیارند. از آن جمله:

خان محمد است که هفت سال از قبل خاقان اسکندرشان حاکم دیار بکر بود و با لشکری اندک به دفعات جنود ذوالقدر را شکست داده در سنه ۹۲۰ در جنگ چالدران کشته شد.

قراخان برادرش بعد از وی امیرالامرای دیاربکر شد^۱ در سنه ۹۲۲ در قورق تپه ماردین با مصطفی پاشای مشهور به بیغلو چاوش جنگ کرده به قتل آمد.

ود دیگری از امرای معتبر این قوم چایان سلطان است که بعد از عزل حسین بیک لله، امیرالامرای خاقان اسکندرشان شد^۲ و در سنه ۹۳۰ از عالم انتقال نمود.

۱- حکومت دیاربکر در سال ۹۲۰ به قراخان تفویض شد (احسن التواریخ ص ۱۹۷).

۲- در سال ۹۲۰ وی به امیرالامرائی رسید (احسن التواریخ ص ۱۹۷).

وکیک سلطان برادر مشارالیه بواسطه منصب وکالت با دیوسلطان روملونزاع کرده در سنه ۹۳۳ در شهر ووبه قتل آمد.

دیگری از امرای معتبر آن قوم عبدالله خان است که خواهرزاده خاقان اسکندرشان است و به خواهر داماد شاه دین پناه است. بعد از قتل چوهه سلطان به شرکت حسین خان شاملو امیرالامرای شاه دین پناه شد و بعد از آن حاکم شیروان گشته یا لشکر اندک قاسم بیک شروانی را شکست داده در اوایل سنه ۹۷۴ از عالم انتقال نمود و در سیاست از جمیع امرای شاه ممتاز و مستثنی بود.

و دیگری منتشاسلطان است که در زمان شاه دین پناه امیرالامرای آذربایجان بود و شاه دین پناه او را له می گفت و در سنه ۹۵۳ به فجأة از عالم انتقال نمود.

و دیگری بدرخان است دیوان بگی شاه دین پناه بود و بعد از شاه قلی خلیفه سردار لشکر کشته در حوالی استرآباد با علی سلطان ازبک جنگ کرده دستگیر شد آخر از آن بلیه خلاص شده به بلده قزوین آمد اما منظور نظر کیمیا اثرنشد بنابراین اعراض نفسانی بروی مستولی گشته هم در آن اوان از عالم انتقال نمود.

و دیگری شاه قلی سلطان ولد قزاق سلطان برادرزاده چایان سلطان است سالها از قبل شاه دین پناه حاکم مشهد مقدس بود و در سنه ۹۵۸ شاه دین پناه او را طلب کرده لئ اسماعیل میرزا نمود و بعد از وفات حسین خان سلطان روملو امیرالامرای چخورسعد شد و شاه دین پناه او را به رسالت روم فرستاد و چون از آن دیار مراجعت کرد در بلده قزوین علم عزیمت به جانب آخرت برافراخت. شاه دین پناه قشون او را به محمدی خان- پسر او که بواسطه کوتاهی قد او را تخماق خان لقب داده بود- عنایت فرمود.

و شاه علی سلطان برادر او سالها حکومت استرabad کرده با لشکر اندک علی سلطان اوزبک را شکست داد و آخر در بلده ری از عالم فانی به جهان جاودانی شتافت.

و دیگری صدرالدین خان است حاکم استرabad بود و لله اسماعیل میرزا. آخر از امارت معزول شد. وی در کرم از جمله امرا ممتاز بود. و دیگری محمدخان آسایش اوغلی است وی حاکم استرabad بود.

و دیگری احمد سلطان صوفی اوغلی است وی آن زمان خاقان اسکندرشان تاسنه ۹۳۵ که جنگ جام وقوع یافت حاکم دارالامان کرمان بود در مرتبه اول با بعضی امرا چون چوه سلطان و غیرها شکست یافته اوزبکان به کسب^۱ مشغول شدند و چون قضیه منعکس گردید و عبیدخان راشش پری برشانه رسیده روی از معركة قتال وجدال گردانیده با کوچکونجی خان و جانی بیک خان تا مرو نایستادند. عصر همان روز چوه سلطان بازگشته به معسکرهایون پیوست و احمدخان عنان یکران تا دارالامان کرمان در هیچ محل و مکان باز نکشید بنابراین شاه دین پناه او را معزول ساخته ایالت کرمان را به شاه قلی بیک ولد مصطفی بیک ساروشیخ لوی افشار داده چون وی در آن جنگ داد مردانگی داده هفده زخم داشت شاه دین پناه قامت قابلیت او را به طراز سلطنت مخلف ساخته روانه کرمان فرمود.

و دیگری از امرای معتبر آن قوم شاه قلی سلطان یکان است سالها حکومت هرات کرد و لله شاهزاده عالمیان سلطان محمدخدا بنده بود او را

۱- کسب [کسی ب]: لغتی است ترکی بمعنی غنیمت، مال غارتی، آنچه از خصم بدست آید (جهانگشای نادری، ص ۷۸۷).

در سال جلوس شاه اسماعیل ثانی درهرات بکشتند و اموالش به تاراج رفت.

و دیگر امرای آن قوم که در سال وفات شاه دین پناه حاکم هر بلده بوده اند بدین ترتیب است:

مرادخان پسرزاده منتشا سلطان نبیره محمدخان والی لاهجان بود.

پیری بیک حاکم ری بود.

محمدسلطان امیرالامرای چخورسعد بود.

تمرخان ولد منتشاسلطان حاکم سیستان بود.

ولی بیک در یکی از الکای خراسان بود.

وحسین بیک یوزباشی در درخانه بود.

الاه قلی سلطان و ابراهیم بیک بر بعضی محال خراسان حاکم بودند.

و پیرقلی بیک نیز در خراسان بود.

ومحمودبیک در نیشابور بود.

و چراغ سلطان و مصطفی بیک در بلده خوی بودند.

مرشدقلی سلطان و ابراهیم سلطان- پسران شاه قلی سلطان یکان- در خراسان رایت استقلال برافراشته مرشدقلی سلطان قلعه تربت را مضبوط نموده پادشاه ذی جاه سلطان محمدپادشاه به خراسان آمد وی دم تمرّد و عصیان زد و عساکر نصرت مآثر بعد از آن که قلعه تربت را مدتی قبل نموده بودند به صلح برخاستند و روزبه روز کارش بدین جرأت بلندی گرفت تا آن که باعلی قلی خان شاملو و سایر امرا که در خراسان بودند کارش به قتال انجامید و نسیم فتح وظفر از جانب او وزیده حضرت اعلی را که در آن وقت درس پانزده سالگی بود از دست امرای شاملو گرفته

روانه مشهد اقدس گردید و ابراهیم خان استاجلو برادر خود را آنجا گذاشته کوچ بر کوچ متوجه دارالسلطنه قزوین گردید و سگه و خطبه به القاب همایون حضرت اعلی - اعلاه الله تعالی - موشح و مزین گشت و بعد از آن که عراق را از سایر متمردان و سرکشان آنجا به نوعی که در اصح التواریخ این حقیر ثبت نموده مستخلص ساخت خبر توجه عبدالله خان اوزبک به جانب خراسان سمت شیوخ یافت. عساکر اطراف و اکناف که در تحت فرمان قضا جریا: بودند جمع آورده در خدمت حضرت اعلی متوجه خراسان گشت. و بنا بر آن که استقلال زیاده از حد یافته بود در چمن بسطام به فرموده آن خسرو کیوان غلام مقتول گشت و ایالت مشهد اقدس به امت خان تفویض یافت.

و یکی از امرای معظم آن قوم حسن خان والی همدان است.
و دیگری علی خان سلطان ولد محمود سلطان صوفی اوغلی.

اقوام ذوالقدر:

این طایفه در البستان و مرعش ساکنند و پادشاهی علیحده داشته اند مثل ملک اسلان و ناصرالدین و سلیمان و علاءالدوله. و اکثر ایشان مرید خاندان عظیم الشان صفویه اند.

در اوایل جلوس خاقان اسکندرشان جمعی کثیر بدرگاه عالم پناه آمده حکومت شیراز به ایشان مفوض گشت و اسامی جماعتی که در شیراز حکومت کرده اند بدین تفصیل است: سلطان خلیل، علی سلطان، مرادسلطان، حمزه سلطان، قاضی خان، ابراهیم خان، علی سلطان، تالی اوغلی، شاه ولی سلطان، برخوردار سلطان، محمدجان سلطان، ولی سلطان.

و از امرای معتبر این قوم محمدخان ذوالقدر اوغلی بن کورشاهرخ

بن علاءالدوله پاشای ذوالقدر نزد شاه دین پناه اعتباری تمام داشت و در سنه ۹۴۰ که سلطان سلیمان پادشاه روم به ایران آمد وی در سلطانیّه به اردوی او ملحق گشت و از قبل او پادشاه ارزن الروم شد و آنجا قلعه ای بنا نمود آخر در روم ایلی به عالم آخرت شتافت

و دیگری از امرای معتبرین قوم شاه قلی خلیفه بود در اوایل قورچی شاه دین پناه بود و بعد از قتل دلوشیخی ایشک آغاسی شده بعد از وفات محمدبیک اردوان اوغلی مهرداد شاه دین پناه شد و در استراباد به مرض قولنج از عالم رفت.

و دیگری از امرای معتبر ایشان شاهرخ خان است وی نیز در زمان شاه اسماعیل و سلطان محمدپادشاه به منصب مهرداری معزز و مشرف بود.

و دیگری امت خان است بعد از آن که در جنگ ترکمان و تکلو شکست یافت به یزد رفت و در آنجا بردست مقصودبیک وزیر قلی خان قورچی باشی افشار مقتول گشت.

و دیگری علی خان است او را سلطان محمدپادشاه به ایالت شیراز فرستاده آقایان ذوالقدر از او برگشته مهدی قلی بیک که داماد و وکیل او بود او را مقتول ساخته خان گشت.

و دیگری از امرای معتبر آن قوم یعقوب خان است. چون مهدی قلی خان در دارالسلطنه قزوین به فرموده مرشد قلی خان استاجلو مقتول گشت حضرت اعلی ایالت فارس را بدو مفوض و مرجوع ساخت. و چون او در جنگ دارالعباده یزد بر بکتاش خان غالب آمد و به استقلالی تمام و استظهاری لاکلام به دارالملک فارس نهضت نمود به حصانت قلعه اصطحز فحز نموده دم ترمّد و عصیان زد و ذخایر و اجناس بیرون از حدّ احصا و قیاس بدان قلعه نقل نمود و چون حضرت اعلی بدان صوب توجّه

فرمود وی خائفاً خاسرا از قلعه بیرون آمده بعد از چند روز مقتول گشت و بدنش با صدو پنجاه تن دیگر از اعیان ملازمانش که با او به قلعه رفته بودند از طناب رسن باز که در آن روز بدان امر اشتغال می نمود آویختند و ایالت آن ملک به بنیادخان مرجوع گشت.

و حالا از امرای آن قوم ندرخان مهرداد است. پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

اقوام افشار:

افشار یعنی چالاک به شکار. ایشان از فرزندان یلدوزخان بن اغورخان اند. از قدیم در ایران بوده اند و بعضی از شام آمده اند. در زمان اتابک محمدجهان پهلوان بن ایلدگر، شومله افشار والی خوزستان بوده و با وی نزاع می کرده در سنه ۵۹۰ در گذشت.

و در زمان حسن پادشاه و سایر سلاطین آق قویونلو، منصور بیک افشار والی کوه کیلویه بود قاسم بیک پرناک را شکست داد و در ایام دولت ابد پیوند قزلباش، شاهرخ خان و الوندخان و محمودخان و رستم خان و خلیل خان حکومت کوه کیلویه کرده اند.

و دیگری دانه بیک است در زمان خاقان اسکندرشان میری معظم بود در سنه ۹۱۶ در قریه طاهرآباد مرو با قنبر بیک و جان وفامیرزای اوزبک جنگ کرد و کشته شد.

و دیگری از امرای معتبر ایشان شاه قلی سلطان ولدمصطفی سلطان حاکم کرمان است.

و یعقوب سلطان بیک نیز از امرای ایشان است. و دیگری سوندک بیک قورچی باشی است که از مقربان شاه دین پناه بود.

و در سال وفات شاه دین پناه قلی سلطان حاکم کرمان و خلیل

خان حاکم کوه کیلو و حسین سلطان حاکم فراه و خسرو بیک و شاه علی بیک و علی یار بیک در الکاء خراسان و حمزه بیک در آذر بایجان و محمد بیک در فارس بودند.

و در زمان سلطان محمد پادشاه، قلی سلطان قورچی باشی شده ایالت کرمان به ولی سلطان- که یکی از بنی عمان او بود- تفویض یافت و تحصیل وجوه تقبلات خواجه اختیارالدین عبدالقادر کرمانی و صونک املاک آقازین الدین ولد آقا کمالی به بکتاش بیک پسر ولی سلطان مرجوع گشت. و چون بکتاش بیک مردی مدبر محیل بود بهر نوع توانست دختر خواجه عبدالقادر را به نکاح خود در آورد خواجه مذکور و پسرش میرزامحمد مظفر که جوانی بود در کمال فطنت و همت، تاب آن استیلا نیاورده به عزیمت زیارت کعبه معظمه جلا اختیار نمودند. مشارالیه املاک ایشان را که هر ساله حاصل آن مبلغ ده هزار تومان می شد با املاک دیگر اکابر و سلطنت دارالامان کرمان به تحت ید درآورد و بر پدرش جزنامی از سلطنت نماند و رفته رفته کارش به جایی رسید که صبیته حضرت سیدالسادات و منبع السعادات مرتضی ممالک الاسلام مقتدای طوایف الانام امیرغیاث الدین محمد میرمیران را عقد فرموده دارالعباده یزد را به تصرف درآورد و اسم سلطنت و خانی بر خود اطلاق کرد.

و چون یوسف خان ولد قلی خان قورچی باشی حاکم ابرقوه بود و مردی بود حلیم و کریم و درویش نهاد و بافضلا و شعرا کمال التفات مبذول می داشت و یک ساعته صحبت مردم اهل را با صدساله حکومت برابر می گذاشت بکتاش خان او را گاه گاه به یزد طلب می نمود و ابواب اختلاط بر روی او می گشود ابرقوه نیز در تحت حکم او بود. و یولی سلطان داروغه دارالسلطنه اصفهان را نیز به وعدو وعید فریب داده بود.

و چون حضرت اعلیٰ یعقوب خان بن ابراهیم خان ذوالقدر رابه ایالت دارالملک فارس سرافراز ساخت وی چون به دارالعباده یزد رسید بکتاش خان اوررا استقبال نموده خواست که چون اورا فرود آورند هنگام صحبت اورا با اعیان ملازمانش دستگیر نمایند وی شمه ای ازاراده ایشان فهمیده ماندگی راه را معذرت کرد و در باغ گلشن که در اهرستان واقع است فرود آمد و عصر همان روز بی وداع و اجازت متوجه فارس گشت و چون در آنجا مستقل گشت لشکر و حشری جمع آورده قریب ده دوازده هزار کس بر سر یزد آورد. بکتاش خان سوار و پیاده ای که با او بودند مجتمع ساخته با هزار مرد به مدافعه اوروان گشت و در صحرای چم تفت — که در چهار فرسخی یزد واقع است — اجتماع فریقین دست داده بکتاش خان کشتش و کوشش مردانه نمود و چون بخت مساعد نبود شکست یافته معاودت کرد. و یعقوب خان اورا تعاقب نموده وی در خانه میرمیران که محل نزولش بود و جدار رفیع داشت تحصن نمود. یعقوب خان در اهرستان مقام کرد و چندی را به محافظت او گماشت وی خواست که در شب از دری که در عقب آن خانه بود بیرون رفته متوجه کرمان گردد، ابراهیم بیک آجی ذوالقدر که به محافظت آن در مأمور بود بدو باز خورده وی را شناخت و خواست تا او را گرفته نزد خان برد بکتاش خان راحمیت دامنگیر شده آن قدر کشتش و کوشش نمود که کشته گردید.

و بعد از این قضیه یعقوب خان یوسف خان رابه ایالت کرمان فرستاد و در آن وقت ولی خان در پایه سریر اعلیٰ بود و قورچی باشی بود و علی قلی خان کرامی لوشاملو در قلعه یزد بود و بکتاش خان او را قبل داشت از آن تحصن خلاص گشته داروغه به استقلال یزد گشت و یعقوب خان بعد از یک هفته از یزد کوچ کرده متوجه فارس گشت.

و چون یوسف خان به کرمان رسید قلعه کوه را که بکتاش خان

تعمیر نموده بود مستحکم ساخت و چون بی فرمان لازم الاذعان حاکم کرمان بود حضرت اعلی امر فرمود که فرهادخان که در آن وقت والی فارس بود با ولی خان قورچی باشی افشار و اسماعیل قلی سلطان آلپلوی افشار که حال به منصب جلیل القدرخانی معزز و مکرم است و ایالت فراه و اسفزار و غورو آن حدود بدان حضرت متعلق است به کرمان رفته و یوسف خان را گرفته ایالت کرمان نصفی به ولی خان متعلق باشد و نصفی به اسماعیل خان.

فرهادخان و امرای ذی شان به کرمان آمده یوسف خان پناه به قلعه برد و بعد از یک هفته به صلح او را بیرون آورده فرهادخان متوجه پایه سریر اعلی گشت و ولی خان و اسماعیل خان در کرمان بر سریر سلطنت متمکن گردیدند.

و چون اوزبک خراسان را بالتّمام مستخلص ساخت و سلیمان خلیفه ترکمان حاکم تون و جنابد و سلطان علی خلیفه حاکم قاین بر دست ایشان به قتل در آمد و مصطفی خان کنگرلو در قلعه طبس متحصّن گشت و تاخت ایشان به یزد و الکاء کرمان می رسید بنابراین حضرت اعلی امر فرمود که ولی خان و اسماعیل خان به مدد مصطفی خان به آن حدود روند. ایشان لشکر و حشر خود را جمع نموده متوجه طبس گشتند و اجتماع فریقین دست داد. اسماعیل خان در آن جنگ دادمردی و مردانگی داده به سعی و کوشش او اوزبکیه شکست خوردند و سر و اخترمه^۱ بسیار بدست غازیان افشار در آمده سالماً غانماً متوجه پایه سریر

۱- اخترمه: کلمه ای است ترکی از مصدر اخترماق به معنی تفحص و تجسس

کردن. این کلمه مال یا غنیمتی است که با تفحص و تجسس از خصم بدست می آید. از اطلاعات جهانگشا و مجمل التواریخ بر می آید که این کلمه بر مطلق غنیمت نیز استعمال می شود. (جهانگشای نادری، ص ۶۵۳) به نقل از عالم آرای شاه اسماعیل ص ۶۳۲

اعلی گشتند و حضرت اعلی اسماعیل خان را به تفقادات و نوازشات خسروانه مفتخر و سرافراز ساخت و چون ولی خان پیرو مسن شده بود آنچه از املاک در کرمان داشت به تیول او مقرر گشت و رخصت یافت که در گوشه کرمان به دعای دولت ابد پیوند مشغول باشد.

و ایالت کرمان به گنجعلی خان زیگ تفویض یافت و کازرون و توابع آنجا که قبل از آن تیول امیرخان افشار بود به اسماعیل خان مفوض گشت و در سنه ۱۰۰۷ که حضرت اعلی خراسان را مستخلص ساخت حکومت فراه و اسفزار که تیول حسین سلطان افشار بود بدان حضرت مقرر شد و ایالت الکاء غور نیز مزید آن گشت و الحال بر سریر سلطنت آنجا متمکن است و سپاهی و رعیت به دولت او خوشحال و مقیم و طاری از همت او مستقیم احوال اند.

و دیگری از امرای معتبر این قوم اسکندر خان والی استرآباد است در بسطام به اجل طبیعی درگذشت و حسب وصیت، در طرُقی - که در یک فرسخی مشهد اقدس واقع است - مدفون گشت.

و دیگری از امرای آن قوم بدرخان برادر اسکندر خان است بعد از فوت برادرش حکومت استرآباد بدو تفویض یافت و حضرت اعلی او را قورچی باشی نمود و در چمن بسطام هم به فرموده آن حضرت باشاه قلی سلطان پیاده ترکمان مقتول گشت.

و دیگری امیراسلان سلطان اراشلوی افشار است و پسرش طهماسب قلی خان در آذربایجان قورچی باشی شاه سلطان محمد بود و در زمان حضرت اعلی به ایالت همدان سرافراز گشت.

و دیگری شاه وردی خان حاکم شوشتر است وی بر دست مرادبیک جلودار باشی شاملوکشته شد.

ود دیگری یکان سلطان حاکم فراه و حسین سلطان و خسروسلطان است که شاه قلی سلطان یکان را در هرات مقتول ساخت.

ود دیگری حسن خان حاکم کوه کیلویه است حضرت اعلیٰ او را در قلعه الموت تحصن نموده در آنجا به اجل طبیعی درگذشت.

ود دیگری اسکندر خان حاکم سمیران و بعضی الکاء کوه کیلویه بود که شاه قلندر در ده دشت به سعی او مقتول گشت.

قوم قاجار

این طایفه در قدیم در گنجه و بردع بوده اند و بعضی از شام آمده اند.

امیرمعتبر ایشان پیری بیک است در اوایل جلوس خاقان اسکندرشان باعثمان بیک موصول جنگ کرده غالب آمد و در جنگ سلطان مراد اسلمزبیک ترکمان را شکست داد و در سنه ۹۱۸ همراه نجم ثانی در غجدوان کشته گشت.

ود دیگری دراجه سلطان است که به قودرمش خان شهرت یافته بود و در اورفه سلطان مرادبن یعقوب را شکست داده به قتل آورد و در قرق تپه ماردین همراه قراخان استاجلو با مصطفی پاشای بیغلو چاوش جنگ کرده کشته شد.

ود دیگری شاه وردی سلطان زیاد اوغلی است. شاه دین پناه او را مصاحب می گفت جنگهای نمایان کرده بود و لواسان- پادشاه گرجستان- را به قتل آورده گرگین و سماون را شکست داد و دربارگیری سلیمان بیک کرد را نیز به قتل آورد.

و دیگری از امرای معتبر این قوم بداغ خان است که تواجی شاه دین پناه بود دو بار قندهار را گذاشته به درگاه شاه عالم پناه آمد بنابراین از

نظر اعتبار افتاد اما در نیشابور با ساروقوزغان اوزبک جنگ نمایان کرده هم در آن اوان از عالم انتقال نمود.

و دیگری کوجکه سلطان حاکم قلعه وان بود آخر الله اسماعیل میرزا شد بعد از آن والی نیشابور گشته در استراباد از عالم فانی به جهان جاودانی شتافت.

و دیگری خلیل سلطان ولد شاه وزدی سلطان زیاد اوغلی است. مردی بهادر بود و چند سال حکومت استراباد کرد و یقه ترکمان را به دفعات مغلوب ساخت و آخر از آن منصب معزول گشته گشت. و ابراهیم بیک برادر مشارالیه امرالمرای اران بود در گنجه از عالم فانی به جهان جاودانی شتافت.

و امرا که در سال وفات شاه دین پناه بودند:

یوسف خلیفه حاکم گنجه بود.

میرزاعلی سلطان در اردو حاضر بود.

قبادبیک در خراسان بود.

حسین بیک در شیروان بود.

سلیمان بیک در دارالسننه قزوین بود.

حرّه محمد رشید ۱۰۱۳

۱- یقه ظاهراً به معنای ایل، قوم، طایفه است (ص ۶۵۰ تاریخ عالم آرای شاه اسماعیل).

فهرست‌ها اشخاص، اماکن، قبائل

آ- الف

<p>اختیارالدین عبدالقادر کرمانی ۵۲</p> <p>اخى سلطان ۲۸</p> <p>ادرنه ۸</p> <p>ادهم بيك (ولددیو سلطان) ۲۶</p> <p>ادهم سلطان بن حیدر سلطان ۲۲</p> <p>اران ۵۷</p> <p>ارجیش ۳۰</p> <p>اردبیل ۳۹، ۳۴، ۲۳</p> <p>اردک لو ۱۲</p> <p>اردو بازار ۱۸</p> <p>ارزن الروم ۵۰، ۱۳</p> <p>ارزنجان ۴۵، ۴۰، ۲۶، ۲۵</p> <p>ارس سلطان خنسلو ۲۶</p> <p>ارمی ۲۹</p> <p>ازبکان = ازبکیه ۴۷، ۲۶، ۲۵، ۱۰</p> <p>استاجلو ۴۵، ۲۹، ۲۸</p> <p>استرآباد ۵۵، ۵۰، ۴۷، ۴۶، ۳۸، ۹</p> <p>۵۷</p> <p>اسدالدین شیرکوه ۴۱</p> <p>اسفراین ۱۰</p> <p>اسفزار ۵۵، ۵۴</p> <p>میرزا اسکندر ۳۷، ۳۵</p> <p>اسکندر پاشا ۴۴، ۲۶</p> <p>اسکندر خان افشار ۵۶، ۵۵</p> <p>اسکندر بن قرایوسف ۳۲، ۱۳</p>	<p>آب جهان ۸</p> <p>آذربایجان ۱۴-۱۶، ۲۸، ۳۰-۳۲-</p> <p>۴۶، ۵۲، ۵۵</p> <p>آقاجری ۱۱</p> <p>آق قوینلو ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۹، ۲۹، ۳۵</p> <p>۵۱</p> <p>آل ایوب ۴۱، ۴۲</p> <p>آمد ۱۴</p> <p>سلطان ابراهیم (پادشاه شیروان) ۳۷</p> <p>ابراهیم بيك آلجی ذوالقدر ۵۳</p> <p>ابراهیم بيك آق قوینلو ۱۴</p> <p>ابراهیم بيك قاجار ۵۷</p> <p>ابراهیم سلطان استاجلو ۴۸، ۴۹</p> <p>ابراهیم خان ذوالقدر ۴۹</p> <p>ابراهیم خان بن حیدر سلطان ۲۲</p> <p>ابرقوه ۱۰، ۵۲</p> <p>ابوسعید (سلطان) ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۲۱</p> <p>۲۲، ۳۲، ۳۷</p> <p>ابوسعید بن قرایوسف ۳۱</p> <p>ابوالفتح بيك ۱۸، ۲۱، ۳۷</p> <p>ابوالقاسم بن جهانشاه ۳۳</p> <p>ابو یوسف بن جهانشاه ۱۴-۱۶، ۳۳</p> <p>احمد پادشاه ۱۳، ۲۱</p> <p>احمد سلطان صوفی اغلی ۴۷</p> <p>احمد جلایر (سلطان) ۳۰</p>
--	--

۹	امیرخان (حاکم هرات)	۴۹	ملک اسلان
۵۵	امیرخان افشار	۵۵	امیراسلان سلطان ارشلوی افشار
۲۲	امیرخان بن محمدی بیک	۵۶، ۲۴	اسلمزبیک ترکمان
۲۵	امیرسلطان خنسلو	۴۸، ۱۰، ۸	اسماعیل ثانی (شاه)
۲۶	امیرسلطان روملو	۵۴	اسماعیل قلی سلطان آلپلوی افشار
۴۰	اواغلی	۵۷، ۴۷، ۴۶	اسماعیل میرزا
۳	اوجان	۴۱	اسماعیلیه مصر
۵۶	اورف	۳۰	ملک اشرف
۲۸	اولمه	۵۲، ۳۳، ۳۲، ۲۸، ۱۷	اصفهان
۲۱	اومشهد (۴)	۳۲، ۲۳	اصفهان سلطان
۲۴	اویس بیک	۳۱	امیراصفهان بن قرایوسف
۵۳	اهرستان	۲۴	اغرلوسلطان
۲۱، ۱۸	ایبه سلطان	۱۶، ۱۵	اغرلومحمد (پسر حسن بیک)
۲۷	ایدین ایلی	۲۶، ۳۴	
۵۰، ۲۹، ۲۸، ۲۴	ایران	۱۰	اغزیوارخان
۲۶	ایروان	۵۴، ۵۱، ۲۸	افشار
ب- پ- ت		۴۱، ۴۰	اکراد
۳۱	باباحاجی همدانی	۱۲	اکرمی
۲۳، ۱۹، ۱۸	باریک بیک پزناک	۴۹	البستان
۲۱	باش بیک	۳۵	الپاوت
۱۶	باغ نصریه	۳۸، ۳۱	الشکرد
۳۲، ۲۹	باکو	۲۹، ۲۴	القاص میرزا
۴۰	بای بُرت	۴۸	الله قلی سلطان استاجلو
۴۰	بای بُرت لو	۳۸	الوخان بیک
۳۷، ۲۷	سلطان بایزید	۳۲، ۲۳، ۱۳	الوند (ولد اسکندر)
۱۸، ۱۷، ۱۳	بایستقرمیرزا	۱۷	الوند بیک بن سلطان خلیل
۲۱	بایندر بیک بن رستم	۱۱	اماسیه
۱۷، ۱۶، ۱۳	بایندرخان	۵۰، ۴۹	امت خان ذوالقدر
۱۸	بایندریه	۲۱	امیر بیک (ولد تاش بیک)
۴۴	بتلیس	۲۲	امیر بیک موصلو

پرحسین بیک ۳۸	بختیار بیک ۳۷
پیرعلی بیک ۳۶	بداغ خان ۵۶
پیرعلی سلطان ۱۰	بدر (والی لر بزرگ) ۴۳
پیرقلی بیک استاجلو ۴۸	بدرخان استاجلو ۴۶
پیرمحمد الپاوت ۳۵، ۱۴	بدرخان افشار ۵۵
پیرمحمد بیک ثانی الپاوت ۳۵	برخوردار سلطان ذوالقدر ۴۹
پیسری بیک استاجلو ۴۸	بردع ۵۶، ۳۴
پیری بیک قاجار ۵۶	برون سلطان تکلو ۲۹، ۲۸
پیری قراملان ۳۷	بسظام ۵۵، ۴۹، ۲۹، ۱۰
تالی اوغلی ذوالقدر ۴۹	امیر بسطا ۳۷
تسریز ۱۴-۱۷، ۱۹، ۲۲، ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۲، ۳۳	بغداد ۳۱، ۲۸، ۲۳، ۲۲، ۱۸، ۱۴، ۱۳، ۳۳، ۳۲
ترجان ۲۵	بکتاش بیک (پسر ولی سلطان) ۵۳، ۵۲، ۵۰
ترشیز ۲۶	بلاد جزیره ۴۳
ترکستان ۴۲	بلخ ۳۸، ۲۵
ترکمان ۲۹	بنیادخان ۵۱
تفلیس ۱۶	بوزچلو ۲۴
تکلو ۲۶	بهارلو ۳۶
تکلویان ۲۷	بهرام میرزا ۲۹، ۱۰
تکه ایلی ۲۷	بیات ۲۴
تمرخان استاجلو ۴۸	بیرام بیک ۳۶-۳۸
توران شاه ۴۱	بیرام خان (نبیره علی شکر) ۳۶
توقات ۳۵، ۲۶، ۲۲، ۱۱	بیرم لو ۱۱
تون ۵۴	بیضا ۱۸
تیمور (امیر) ۳۰	پرناک ۲۲
ج-ج	پشکل دره ۲۵
جاکیرلو ۳۷	پشنگ (دواتدار قانیساو) ۱۷
جان وفامیرزا ازبک ۵۱	پیربوداق خان ۲۳
جان بیک خان ۴۷	پیربوداق بن قرایوسف ۳۳، ۳۱، ۳۰
جان بیک اعلیٰ ۲۴	۳۵

۴۸	حسین بیک یوزباشی	۲۴	جانیک سفلی
	حسین پادشاه ۱۱	۳۶	جلال التین اکبر
	حسین سعدلو ۳۸		جنابد ۵۴
۵۶، ۵۵، ۵۲	حسین سلطان افشار	۱۴، ۱۱	جهان شاه روملو
	حسین جان سلطان ۲۶	۳۸-۳۶، ۳۳، ۳۲	جهان شاه بن قرا یوسف
	حسین سلطان تکلو ۲۷	۱۴	جهانگیر بیک آق قوینلو
۱۱	حاجی حسین بیک روملو	۴۵، ۲۵، ۹، ۸	چالدران
۴۶	حسین خان سلطان روملو	۴۰	چاوش میرزا
	حسین خان بن حاجی بیک ۱۰	۴۶، ۴۵، ۲۵	چایان سلطان استاجلو
۴۶، ۲۹، ۲۷، ۱۰، ۷	حسین خان شاملو	۲۴	چینی
	سلطان حسین میرزا صفوی ۳۶	۴۸، ۴۶، ۲۶	چخورسعد
	حسین بیک ایقوت اوغلی ۲۵	۴۸	چراغ سلطان استاجلو
	حسین بیک قاجار ۵۷	۲۹	چرکس حسن تکلو
۳۸، ۲۹	سلطان حسین میرزا باقرآ	۲۶، ۲۵	چمشکرک
	حصار خاتون ۱۷	۲۸، ۲۷، ۲۵، ۹	چوهه سلطان تکلو
	حلب ۸، ۴۱	۴۷، ۴۶	
	سلطان حمزه ۲۱		
	حمزه بیک افشار ۵۲		
۴۹	حمزه سلطان ذوالقدر		
	حمیدایلی ۲۷		
۲۲	حیدر سلطان موصلو	۱۹، ۱۵، ۱۴	حسن بیک آق قوینلو
	خاف ۴۰	۲۳	حسن بیک شکرآغلی
	خان محمد استاجلو ۴۵	۴۹	حسن خان استاجلو
۳۲، ۲۶، ۲۱، ۱۴، ۱۰، ۸	خراسان	۵۶	حسن خان افشار
	۴۸، ۴۹، ۵۲، ۵۷	۳۸-۳۵، ۲۲، ۲۱، ۱۳	حسن پادشاه
	خرقان ۱۶	۵۱	
۵۶، ۵۲	خسرو بیک افشار	۳۷، ۳۳، ۱۱	حسن علی بن جهان شاه
	خلیفه انصار ۴۰	۱۹	حسن بن سلطان مراد
۳۵، ۱۶، ۱۳	سلطان خلیل آق قوینلو	۳۹	حسن کیای چلاوی
	۴۹	۴۵، ۸	حسین بیک لله

ح-خ

ذوالفقار بیک بن نخودسلطان ۲۲	خلیل خان افشار ۵۱
ز -	خلیل سلطان قاجار ۵۷
رستم بیک تواجی ۳۵	خلیل موصلو ۲۱
رستم بیک بن مقصودبیک ۱۸	خنس ۲۵
رستم پادشاه ۲۳، ۱۳	خنسلو ۲۵
رستم ترخان ۳۶	خواندگار ۲۸، ۱۹
روم ۲۲، ۲۸-۳۳، ۳۹، ۴۲، ۴۶	خوزستان ۵۱
روم ایلی ۵۰	خوی ۴۸، ۴۴، ۳۴، ۱۶، ۱۴
روملو ۲۸، ۲۵	ذ -
رومیان ۲۶	دامغان ۲۶، ۲۳
ری ۴۸، ۴۱، ۳۲، ۲۶، ۱۱	دانه بیک افشار ۵۱
زین الدین سلطان شاملو ۱۰	درجه سلطان قاجار ۵۶
زین العابدین بیک شیخاوند ۲۴	درجزین ۲۵
زینش ازبک ۱۰	درحسن ورساق ۴۰
زینل بیک بن حسن بیک ۱۵	دزفول ۱۸
زینل خان شاملو ۹	دکن ۳۶
س - ش	دلوشیخی ۵۰
سارو پیرعلی ۳۸	دلجان خان ۲۲
ساروترخان ۸	دمری سلطان ۱۰
ساروعلی مهرداد ۲۷	دمشق ۴۱
ساروقپلان ۸	دوانی (علامه) ۱۵
ساروقوزغان ازبک ۵۷	دورمش بیک شاملو ۱۹، ۹
سالیان ۲۹	دوندارسلطان ۲۴
سام میرزا ۱۰	ده دشت ۵۶
ساج بلاغ ۲۵	دیاربکر ۱۴، ۱۶-۱۹، ۲۱، ۳۲، ۳۳
ساوه ۲۲، ۲۱، ۱۷	۴۵، ۴۳، ۴۱
سراخان بیک پاپوت ۳۵	دیوسلطان روملو ۴۶، ۲۹، ۲۷، ۲۶
سرخان ایلی ۲۷	ذوالقدر ۴۹، ۴۵، ۲۸، ۲۷
سرمه لو ۳۲	ذوالفقار ترکمان ۲۸
سعدلو ۳۸	ذوالفقارخان ۳۹

شاه علی بیگ پرناک ۲۲	سک سنجک ۲۹
شاه علی سلطان استاجلو ۴۷	سلجوق بیگم ۱۶
شاه قلی خلیفه ذوالقدر ۵۰، ۴۶	سلطانیه ۵۰
شاه قلی سلطان افشار ۵۱	سلماس ۳۲
شاه قلی بیگ ساروشیخوی افشار ۵۱	سلطان سلیم ۴۲، ۲۳، ۱۹
شاه قلی سلطان استاجلو ۴۶	حضرت سلیمان (ع) ۴۳، ۴۲
شاه قلی سلطان ترکمان ۵۵	سلیمان بیگ بیژن ۲۲، ۱۸، ۱۷
شاه قلی سلطان یکان ۵۶، ۴۸، ۴۷	سلیمان بیگ پرناک ۳۷
شاهوردی خان افشار ۵۵	سلیمان بیگ چینی ۲۴
شاهوردی خان لُر ۲۴	سلیمان سلطان روملو ۲۸، ۲۵، ۲۴
شاهوردی سلطان زیاداغلی ۵۷، ۵۶	۵۰، ۲۹
شاه ولی بیگ ۳۶	سلیمان بیگ قاجار ۵۷
شاه ولی سلطان ذوالقدر ۴۹	سلیمان بیگ کرد ۵۶
شبانکاره ۲۳	سلیمان خلیفه ترکمان ۵۴
شمس الدین خان (ولدشرف الدین خان) ۴۴	سلیمان سلطان خنسلو ۲۶
شوستر ۵۵	سماون ۵۶
شومه افشار ۵۱	سمیران ۵۶
شهواریک بیرامی ۱۴، ۱۲	سنجق ۳۷، ۳۶، ۱۴
شیک خان ۸	سوندک بیگ قورچی باشی ۵۱
شیخاوند ۲۳	سهل علی (امامزاده) ۲۸
شیراز ۱۶-۱۸، ۲۳، ۲۷، ۳۳، ۴۹، ۵۰	سهند ۱۷
شیروان ۵۷، ۴۶، ۳۷، ۲۶، ۲۴، ۱۵	سیستان ۴۸
ص - ض - ط	سیف بیگ ۲۴
ملک صالح ۴۱	سیواس ۲۶، ۱۱
صحرای تفت ۵۳	شاپور (وزیر عاضد اسماعیلی) ۴۱
صحرای موش ۳۳، ۱۴	شام ۵۶، ۵۰، ۴۲، ۴۱، ۳۰، ۸
صدرالدین خان استاجلو ۴۷	شادی (جدآل ایوب) ۴۱
شیخ صفی ۲۳	شاملو و شاملویان ۴۸، ۲۸، ۲۷، ۸
	میرزا شاهرخ ۳۸، ۳۲-۳۰، ۱۳
	شاهرخ خان ذوالقدر ۵۰

- سلطان صلاح الدین یوسف ۴۲، ۴۱
 صوفیان خلیفه روملو ۲۹، ۲۶
 صوفی خلیل موصلو ۳۷، ۲۲، ۱۸، ۱۷
 ضحاک ۴۳
 ضعیف یوسف ۲۶
 ط
 طارم قزوین ۱۴
 طبس ۵۴
 طرابزون ۲۴
 طرسوس ۸
 طهماسب قلی خان افشار ۵۵
 ع-غ
 عابدین بیک ۸
 عاضد اسماعیلی ۴۲، ۴۱
 عبدالله خان ازبک ۴۹، ۱۰
 عبدالله خان استاجلو ۴۶
 عدیل آباد نیشابور ۲۶
 عبیدخان ازبک ۴۷، ۲۹، ۲۶، ۱۰
 عثمان بیک موصلو ۵۶
 عثمان بیک میرانشاهی ۱۶
 عداسیه ۲۷
 عراق عرب ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۵، ۲۸-
 ۳۰، ۳۲، ۴۹
 عراق عجم ۳۰
 عربستان ۱۷
 عرب سعیدی ۲۵
 عرب گیر ۲۵
 عرب گیرلو ۲۵
 عزیزکندی ۲۱
 علاء الدوله بن بایسنفر ۳۲
 علاء الدوله ذوالقدر ۱۸
 علی بیک (ملازم ذوالفقار بیک) ۲۲
 علی بیک آقاجری ۳۷، ۱۱
 شاه علی بیک افشار ۵۲
 شاه علی بیک بهرامی ۱۱
 علی بیک جاکیرلو ۳۷
 شاه علی بیک حاجی لو ۳۹
 علی بیک بن قرا عثمان ۱۳
 علی خان سلطان استاجلو ۴۹
 علی خان ذوالقدر ۵۰، ۴۹
 سلطان علی خلیفه ۵۴
 علی سلطان ازبک ۴۷، ۴۶
 علی سلطان تکلو ۲۹
 شاه علی سلطان چینی ۲۴
 میرزا علی سلطان قاجار ۵۷
 علی شکر بیک ۳۶
 علی قلی خان شاملو ۴۸، ۱۰
 علی قلی خان کرامی لو افشار ۵۳
 علی میرزا بن سلطان خلیل ۱۷
 علی یار بیک افشار ۵۲
 عمر بیک (ولد بایزید بیک) ۳۷
 عیسی صدر (قاضی) ۱۷
 غازی خان تکلو ۲۹
 غجدوان ۵۶، ۳۸، ۲۴
 غور ۵۵، ۵۴
 ف-ق
 فارا (؟) ۱۱
 فارس ۱۵، ۱۸، ۲۱، ۵۰، ۵۲، ۵۳
 فراه ۵۶-۵۴، ۵۲
 فرخ خان پرناک ۲۳

قزلباش ۴۵، ۵۱	فرخ‌یسار (والی شیروان) ۱۵
قزوین ۱۱، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۴۶، ۴۹	فرهادخان ۵۴
۵۷، ۵۰	فرهادخان سعدلو ۳۸
قلعه اخسق ۱۷	فیروزآباد ۱۸
قلعه اصطرخر ۵۰	فیروزکوه ۱۰
قلعه الموت ۵۶	قاجار ۵۶
قلعه النجق ۱۸، ۳۲	قاسم بیگ پرناک ۲۳، ۵۱
قلعه تدریت ۴۸	قاسم بیگ شروانی ۴۶
قلعه تکریت ۴۱	قاسم پروانجی ۱۴
قلعه رها ۱۷	قاضی خان ذوالقدر ۴۹
قلعه طبس ۵۴	قانیساو = قانصاو ۱۷، ۲۱، ۴۲
قلعه یزد ۵۳	قاین ۱۱، ۵۴
شاه قلندر ۵۶	شاه قباد ۲۸، ۳۲
قلی خان افشار ۵۰، ۵۲	قبادیگ افشار ۵۷
قلی سلطان ۵۱	قرا اسکندر بن قرایوسف ۳۱، ۳۲
قم ۱۰، ۱۷، ۲۲، ۲۵	قرباغ ۱۵، ۱۷
قنبر بیگ ازبک ۵۱	قراجرلو ۱۲
قنبرخان شاملو ۱۱	قراجه الیاس ۴۰
قندهار ۱۰، ۵۶	قراجه داغ ۲۳
قودرمش خان ۵۶	قراجه داغلو ۴۰
قودورسلطان ۲۸	قراخان استاجلو ۴۵، ۵۶
قورق تپه ماردین ۴۵، ۵۶	قراخان بیگ الپاوت ۳۵
ک - گ - ل	قراعثمان ۱۳، ۲۱
کازرون ۵۵	قراقوینلو ۲۹، ۳۰
کاشان ۲۲	امیر قرامان ۳۷
کاظم خان پرناک ۲۳	قرامانلو ۳۴، ۳۷
کامران میرزا بن بابر ۱۰	قرایوسف بن قرامحمد ۳۰، ۳۱، ۳۵
کیک سلطان استاجلو ۴۶	۳۷، ۳۸
کردستان ۲۸	قزاق خان ۲۹، ۴۶
کرماذز ۲۳	قزل آغاج ۳۲

محمدخان ذوالقدر اوغلی بن کورشاخر	۵۵-۵۱، ۴۷، ۳۳، ۱۸	کرمان
۴۹		کرمان ۲۷
محمدخان شرف الدین اوغلی ۲۸		کره رود ۲۵
محمدخان موصولو ۲۲		کعبه ۵۲
محمدخدا بنده (سلطان) ۴۷، ۲۹		کلهر ۲۷
محمدزمان میرزا ۲۹		کوجکونجی خان ۴۷
محمدسلطان استاجلو ۴۸		کوپچک سلطان ۵۷
شاه محمد بن قرا یوسف ۳۱		کورسید ۴۰
محمدقلی پرناک ۲۳		کوسه حاجی ۱۷
میرزا محمد مظفر ۵۲	۲۴، ۱۳	کون خان بن اغوزخان
محمد میر میران ۵۳، ۵۲	۵۶، ۵۲، ۵۱	کوه کیلو = کوه کیلویه
محمدی خان (پسر شاه قلی سلطان) ۴۶	۵۶، ۳۲، ۲۵، ۲۴، ۱۷، ۱۶	گرجستان
محمدی میرزا ۲۱، ۱۳		گرگین ۵۶
محمدی بن جهان شاه ۳۳، ۱۴		گلابی بیک ۲۲
محمود آباد ۱۵		گنجعلی خان زیگ ۵۵
محمود آباد شیروان ۲۹		گنجه ۵۷، ۵۶
محمود بیک استاجلو ۴۸		گندمان ۲۷
محمود سلطان صوفی اوغلی ۴۹		گوهر شاد بیگم ۱۵
محمود بن عماد الدین زنگی ۴۱		لاهیجان ۴۸، ۸
مدرسه ماردین ۳۳		لرستان ۴۳
سلطان مراد آق قوینلو ۱۸، ۱۴، ۱۳	۵۶، ۲۴	لواسان (پادشاه گرجستان)
۵۶، ۲۱، ۱۹		م
مراد بیک بایندری ۲۱		ماترد ۴۳، ۴۲
مراد بیک شاملو ۵۵		ماردین ۳۶
مرادخان (پسرزاده منتشا سلطان) ۴۸		محمد بیک اردوان اوغلی ۵۰
مراد سلطان ذوالقدر ۴۹		محمد بیک افشار ۵۲
مرتضی قلی خان پرناک ۲۳		محمد بیک جلال اوغلی ۲۴
مرشد قلی سلطان استاجلو ۵۰، ۴۸		محمدجان سلطان ذوالقدر ۴۹
مرعش ۴۹		محمد جهان پهلوان بن ایلدگر ۵۱
مرند ۳۲		محمدخان آسایش اوغلی ۴۷

ن	مرو ۲۳، ۵۱
نجف قلی خان شاملو ۱۱	امیرمزید ارغون ۱۵، ۱۴
نجم الدین ایوب ۴۱	مسعود سلجوقی (سلطان) ۴۱
نجم ثانی (امیر) ۵۶، ۳۸، ۲۴، ۲۳، ۸	مسیح بیک بن حسن پادشاه ۱۸
نخجوان ۳۰، ۱۵	مشهد مقدس ۱۰، ۲۳، ۲۶، ۲۹، ۴۶، ۵۵، ۴۹
ندرخان مهرداد ۵۱	مصر ۱۳، ۲۱، ۴۱، ۴۲
نزول ۳۹	مصطفی بیک استاجلو ۴۸
نصیرالدوله بن مروان ۴۳	مصطفی بیک ورساق ۴۰
ملک نورالدین علی ۴۱	مصطفی پاشا بیغلو چاوش ۵۶، ۴۵، ۲۶
نورالدین محمودزنگی ۴۲	مصطفی خان کنگرلو ۵۴
نورعلی خلیفه ۲۶	مصیر ذوالقدر ۲۷
نهایند ۳۶	مظفریه تبریز ۳۴
نیشابور ۵۷، ۴۸، ۲۵	معصوم بیک صفوی ۲۳
و-ه-ی	سلطان معصوم خان موصلو ۲۲
وان ۵۷، ۲۸، ۲۴، ۲۲، ۱۸	مغان ۲۳، ۱۵
ورامین ۳۹، ۲۶	مقصودبیک بن حسن بیک ۵۰، ۱۶
ورساق ۴۰	مقصودیه تبریز ۱۶
وروجرد کرد ۳۶	مکه ۱۹
ولیان کوه ۳۲	منتشایلی ۲۷
ولی بیک استاجلو ۴۸	منتشاسلطان استاجلو ۴۸، ۴۶، ۲۶
ولی خان افشار ۵۵، ۵۲	منصور بیک افشار ۵۱
ولی خلیفه شاملو ۱۰	منصور بیک پرناک ۲۳
ولی سلطان ذوالقدر ۴۹	ملک منصور محمد ۴۱
وو(؟) ۴۶	موسی بیک ورساق ۴۰
هرات ۸-۱۰، ۲۹، ۳۲، ۳۹، ۴۷، ۵۶، ۴۸	موصلو ۲۱، ۱۸
هزارجریب ۲۳	مهادیبیک ۳۵
همدان ۵۵، ۴۹، ۳۶-۳۴، ۱۵	میانه ۱۵
یادگار محمد میرزا ۱۵	میرزامیرانشاه ۳۰
یاراحمدبیک ۳۸	میرسبحان بیک ۳۸

- یارعلی بیک ۳۶
 یزد ۵۳، ۵۲، ۵۰، ۲۱، ۱۰
 یعقوب بیک بین حسن بیک ۳۵، ۱۷، ۱۶
 یعقوب پادشاه ۲۳، ۲۱، ۱۳، ۱۲
 یعقوب جان (برادر ایبه سلطان) ۱۸
 یعقوب سلطان بیک افشار ۵۱
 یعقوب بن سلطان مراد ۱۹
 یعقوب خان ذوالقدر ۵۳، ۵۰
 یکان بیک تکلو ۲۷
 یکان سلطان افشار ۵۶
 یلدوزخان بن اغوزخان ۵۱
 یمن ۴۲، ۴۱
 یوسف جان سلطان ۲۶
 یوسف خان افشار ۵۲
 یوسف خلیفه قاجار ۵۷
 یوسف میرزاد ولد جهانشاه ۳۶
 یونان ۴۰

پیشکش به تبرستان

www.tabarestan.info

به تصحیح همین مصتح

- ۱- ظهور تیمور تألیف استاد فقید عباس اقبال آشتیانی.
- ۲- مکاتبات ایران و انگلیس درباره پناهندگی فرهاد میرزا.
- ۳- آثار تاریخی طهران تألیف سید محمد تقی مصطفوی (زیر چاپ).
- ۴- انیس المؤمنین تألیف محمد بن اسحاق بن محمد محمودی (زیر چاپ).

پیشکش به تبرستان

www.tabarestan.info